

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه اوراق الامام علی مرتضیٰ شاه قاجار
مؤلف: ابوالحسن علی بن علی قزوینی

مترجم

شماره قفسه ۱۸۲۴۳



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۹۱۴۸

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۲۴۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه آثار حاج آقا محمد باقر شاهرودی
مؤلف: آقا محمد باقر شاهرودی

مترجم
شماره قفسه ۱۸۲۴۳

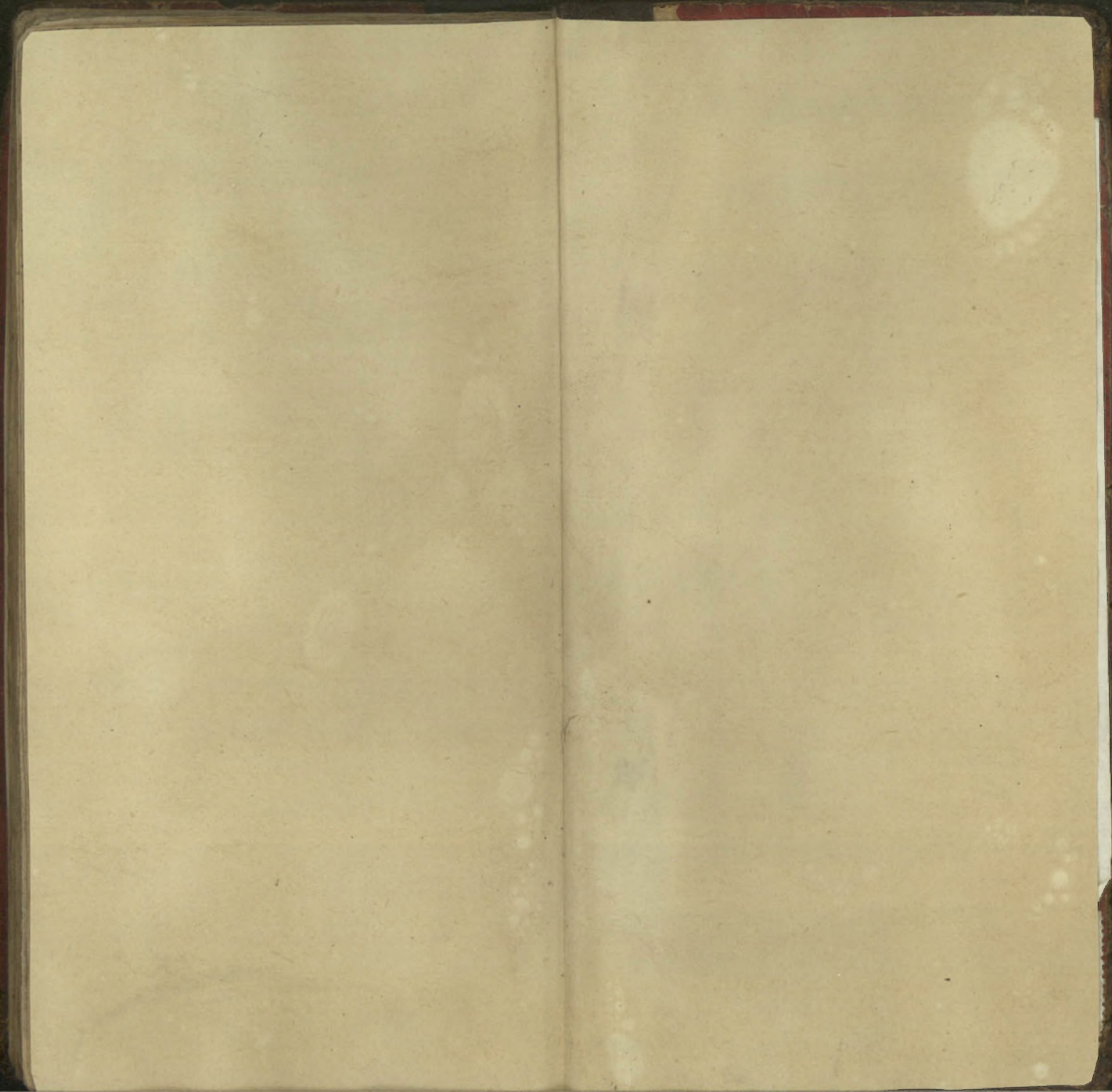


جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۹۱۹۸

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۳۳۲۷۱



٢٧

الحمد لله الذي

يؤيدنا

الحمد لله

والمؤمنين

٢٠

این رساله اشراقی و کاشانی
مجموعه است

۱۸۳۳

۲۰۹۳۹۸



مال

مجموعه

بسم الله الرحمن الرحيم
 که گاه سرادق خیمال بر زبان ارباب
 حال جانم گزیند حمد حضرت ذوالجلالت و
 لطیف ترین سخن که ارتق عزت و جلال چهره نماید
 شکر معمم ملک متعالست و بعد از آن لطایف
 صلوات زکایات و وظائف شجایات با منیات برینا
 سرب ازل ملک و ماه سحر لولاک لما خلقت
 الافلاک صدر زینین بارگاه نبوت و رسالت
 تمکین سند فتوت و جلالت در تصدق دم و غیر
 کافدا اهل عالم طراز کسوت افیش و نور دیک
 بینش صاحب جلال و اسبق و مقتربان درگاه
 پیشوای جمیع انبیاء رسل و همای خلائق بحر و ب
 شفیع غاصیان امت القاب بمرج عصمت بر خیل
 مقتربان بارگاه ملک احد خدا البشر ابو القاسم محمد

صلوات الله

صلوات الله وسلامه علیه واولاده المعصومین و غیر
 یشه ولایت و دلیر معر که شجاعت صدر زینین انما
 ولیم الله صاحب منصب و آل من و لاه خیراع افروز
 صومعه انا و علی من نور واحد خرمین ووز کل شیطان
 مار د یاد شاه تخت املت مالک ملک ولایت الغالب
 کاغالب ابو الحسن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و
 و سایر ایما المعصومین که هادیان راه بین و همایا
 اهل دینند همان منزه عنیات از بی و توفیق لم یزلی
 این عباد را هر و ان دین شیفا ابو الحسن شریف را
 رغبت پیغمود و ایند که خلاصه اصول دین قوی محمد
 و زین قواعده است مستقیم احمدی را بعبان غازی
 اگر انامیم پیغمی که ندان اخطاب ان ناظران مدد یابد
 و ندان ایجاز ان لجاب احتیاج شناید و بواسطه
 روزگار روزگار بی بنافین این امر واجب الازعان
 گذاردن تا انگاه که انچه از ماک سرادق عزت و عظمت
 و وزرای استادیار که کردون استقام سلطنت
 و سیادت یعنی از درگاه فرد و برپا نواب مستطاب

مسند

خود نشیند احتجاب مریم زبان و بقیه در زبان
 خدیجه الکافی و هاجر نافی نور دیده زهرا و زینب
بیست غیر ناموس العالمین شاهزاده سلطام خدا
تغ ملکه و سیادها و عصمتها الی قیام الساعة و سی
القیام فرمان لازم از غان عز و صدا ریافت که با هر
 شریف و مهم شریف قیام نماید چنانکه کرامت
 بر میان اداست بسته این رساله تالیف نمودم و بوقوع
 بارگان ایمان کردم و این مرتب بر پنج اصل است
اصل اول در بیان اثبات واجب الوجود
 و صفات تبعی و سلبی و در رد و اوردن مطالب
مطلب اول در اثبات واجب الوجود بر وجهی
 این شکسته زبان بان موقوف شد مفهوم یا واجب
 الوجود است یا ممکن الوجود یا منتهی الوجود
 زیرا که اگر نظر بنفس مفهوم او کرده قطع نظر
 از غیر او اصلا امکان عدم نداشته باشد و اگر
 الوجود است و اگر قابل وجود اصلا نباشد
 الوجود نباشد و اگر امکان هر دو نباشد

۵
 نباشد و ممکن الوجود را ناچار است از وجود و عدم
 که اثر فاعل آن ممکن خوانند زیرا که ممکن را اگر
 بوجود و عدم برابر نباشد بی تفاوتی پیدا میکند
 دانیم که وجود او را بر نمی یابد که با وجود شود و
 فاعل اوست و اگر برابر نباشد وجود وی واجب نمیشود
 بود و الا ممکن نباشد بلکه نقیض بود که وجود او را
 نباشد بر عدم بی آنکه بر وجهی وجوب رسد و این
 رجحان در وجود ممکن کافی نباشد چه اگر این ممکن
 باین رجحان که ذاتی اوست قابل عدم نباشد و
 نباشد نه ممکن و اگر قابل عدم باشد لازم آید که عدم
 با آنکه موجود باشد بفعل آید و وجود را بر بفعل
 نیاید و این نیز بیدیه عقل محالست پس ظاهر شد
 که ممکن هر تقدیر محتاج است بفاعل و یقین
 است
 که او موجود نباشد و غیر را موجود نتوانند
 ساخت و بعد از تهید این مقدمه گوئیم که شایسته
 در وجود ممکنات مثل حوادث مرکبات
 ممکن که موجود است اگر فاعل او واجب الوجود

بود فهو المطلوب و اگر ممکن الوجود باشد او را نیز
 فاعلی باید و او نیز اگر واجب الوجود نباشد فاعلی
 خواهد پس یا انت که سلسله فاعلیت منتهی
 بواجب الوجود می شود و هو المطلوب یا آنکه در
 میشود یا آنکه در ممکن فاعل یکدیگر شوند و این
 زیرا که فاعل در وجود خود مقدم است بلا شبهه
 پس اگر در ممکن فاعل یکدیگر باشند لازم آید که هر
 یک یکدیگر را مقدم باشند بدو مرتبه و این محال است
 بدیهه عقل و آنکه سلسله ممکنات الی غیر آنها نیز
 چنانچه هر فاعلی باشد و او را نیز فاعلی الی غیر آنها
 و این نیز محال است زیرا که این لازم می آید یک عدد
 که آن عدد احاد سلسله باشد هم زوج باشد و هم فرد
 یعنی باید که آن عدد نصف صحیح باشد و باید که
 صحیح باشد و این محال است بیان لزوم آنکه چون
 نامتناهی برین موجود باشد پس ممکن که سبب آن
 سلسله باشد در مرتبه اولیت بود و فاعل او در مرتبه
 ثانویت و بین قیاس هر یک از احاد سلسله مرتبه

خواهد داشت مثل ثالثیت و رابعیت و بعضی این
 مرتبه فردیتند چون اول و ثالث
 و سابع و بعضی در مرتبه زوجیت چون
 ثانی و رابع و سادس و ثامن تواند بود که دو واحد
 فردی و یا دو واحد زوجی در پهلوی هم باشند که
 بعد از هر واحد فردی واحد زوجی و قبل از هر
 واحد زوجی واحد فردی باشد چون اول یا ثانی
 و ثالث یا رابع پس آنکه که واحد زوجی خواهد
 بود واحد فردی نیز خواهد بود و بعکس پس عدد
 احاد فردی مساوی عدد احاد زوجی خواهد بود
 پس عدد احاد فردی نصف سلسله خواهد بود
 پس عدد احاد سلسله زوج باشد که او را نصف
 صحیح هست بعد از این گوئیم که او را فردی باید بود
 از برای آنکه چون یکی از سلسله کم شود باقی ماند سلسله
 کمتر از سلسله اول یکی و این نیز چون متقلاست
 احاد زوجی و احاد فردی باید که زوج باشد
 بنابر وجه مذکور و زوج بودن این سلسله مستلزم

۵

خامس

و عدد احاد زوجی
نصف سلسله است

است که سلسله اول فرد باشد زیرا که نصف اول
 نصف سلسله اول تواند بود و کمتر نیز تواند بود
 چه اگر کمتر باشد اولی که کمتر خواهد بود و این لازم
 آمد که سلسله دوم بدو واحد کمتر از سلسله اول باشد
 و حال آنکه تفاوت یکی بود پس لازم آید که سلسله اول
 هم زوج باشد و هم فرد چه او را نصف صحیح نیست
 و این محال از نامتناهی بودن سلسله لازم آمد پس
 لازمست که متغی شود بفاعل که او را فاعل نباشد
 و آن واجب الوجود است و هو المطلوب **مطلب دوم**
 در اثبات وجود واجب الوجود بوجهی چند که
 علماء ذکر کرده اند اول آنکه اگر واجب الوجود موجود
 نباشد لازمست که هر ممکن را فاعلی باشد و او را نیز
 فاعلی غیر الله تاثیر وجود چنین سلسله محالست
 زیرا که اگر از مبدا این سلسله عدد متناهی مثل فرد
 کم کنیم باقی ماند سلسله کمتر از سلسله اول و چون
 تطبیق کنیم این سلسله با سلسله اول باین وجه که
 اول این سلسله را مطابق اول سلسله اول سازیم چون

این سلسله را تا بی نهایت
 می کشیم و در هر مرحله
 یک واحد کمتر می شود
 و این سلسله را تا بی نهایت
 می کشیم و در هر مرحله
 یک واحد کمتر می شود

را باد و هر قیاس تواند بود که در باب هر یک از
 سلسله دوم باشد و الا لازم آید که سلسله کل با
 سلسله جزو برابر باشد و این محالست بدیهه پس لازم
 است که سلسله کمتر متغی شود و زیاده ای سلسله
 ناید بقدر متناهی است پس این متناهی است و هو المطلوب
 و درین دلیل منافذی که اند که این تطبیق فرع است
 که ذهن بهر احاد احاطه کند و احاطه با احاد غیر ممکنست
 محالست و دلیل دوم آنکه مجموع ممکنات موجود
 بحقیقتی که هیچ ممکن باقی نماند موجودات از برای
 آنکه نام اجزای او موجود است و ممکن است زیرا که
 مرکب از ممکنات پس او را فاعلی باید و آن فاعل
 یا عین مجموع است یا جزء او یا امر خارج و اول محالست
 چه از لازم می آید که آن مجموع بر خود مقدم باشد
 و دوم نیز محالست چه فاعل کل پس باید که فاعل هر
 جزوی از او باشد پس اگر جزو مجموع فاعل او باشد
 باید که آن جزو فاعل خود باشد و این محالست
 سیوم عین مطلوبست چه موجودی که خارج

قیاس
 قیاس
 قیاس

اول هر یک از سلسله

از مجموع ممکنات باشد لازمت که واجب الوجود
 باشد و هو المطلوب **مطلب سیم** در اثبات آنکه
 حق تعالی قادر مختار است فاعل فعل یا آن فعل یا را
 اوست که اگر آن نکند آن فعل از وجود نیاید یا بارز
 اوست که اگر نخواهد و اگر نخواهد آن فعل از وجود
 نیز نماند و قادر مختار گویند و هم بلغا اهل موجب
 دلیل بر آنکه واجب الوجود قادر مختار است گفت که
 عالم حادث است یعنی بود و بعد از آن موجود شده
 پس اگر واجب الوجود موجب باشد عالم را قدیم بید
 بود اما آنکه عالم حادث است زیرا که چون عالم ممکن
 لازم است که با حلقی تغیر موجود باشد پس ایجاد
 یابد در حال وجود عالم است یا در حال عدم او و عالم
 متراکم بود چرا ایجاد چیزی که موجود باشد مختار
 پس ایجاد عالم در حال عدم باشد پس عالم اولی حادث
 و هو المطلوب و اما آنکه اگر واجب الوجود حق
 است عالم را قدیم باید بود چنانچه آنکه بعد از این لا
 خواهد شد که واجب الوجود واجب است از وجود

موجب

موجب جدا نمیتواند شد چرا اول در آن فعل مختار
 است پس اگر موجب بودی عالم هرگز از وجود آن
 پس عالم قدیم بودی و حال آنکه ثابت شد که عالم حادث
 و چنانچه که عالم را قدیم دانستند نیز اینان آنست که
 حق تعالی را در آنزل اگر جمیع شرایط ایجاد عالم
 بوده لازم است که عالم هم در آنزل باشد و الا اثر آن
 شرایط ایجاد عالم نماند و این خلاف مقتضایست
 و اگر جمیع شرایط در آنست که عالم را
 شرایط حادث باشد و چون آن شرایط با ایجاد الله تعالی
 وجود یافتند و این نیز شرایط حادث باید نقل بچنین وقت
 کنیم تا آنکه آمد که شرایط نامتناهی باشد همان است
 جوابی که نیم آن مقتضی را که اگر حق تعالی در آن جمیع
 شرایط ایجاد نداشته باشد لازم است که عالم را نیز
 حادث باشد مسلم نداییم باینکه آنکه می تواند بود که
 وجود عالم مرتفع باشد و وجود عدم سابق برش
 او یا آنکه تأثیر حق تعالی در وجودش و یا باشد عدم
 و بر تقدیم بر تقدیم بود عالم لازم آید و مستقل

شاید دلیل آنکه حق تعالی بر همه چیز قادر است که
جمله ممکنات را احفال مقدوریت هست و نیست
ذات حق تعالی بر یکسان است و ثابت شد که بعضی
قادر است پس باید که بر همه قادر باشد تا ترجیح بلا
سرج لازم نیاید **مطلب چهارم** در بیان آنکه
واجب الوجود عالمات بجهتین دلیل اول آنکه فعل
از این ثابت شد که واجب الوجود قادر و مختار است
و افعال قادر بر اداء او است و اداء افعال معلوم با کمال
مخالت پس واجب الوجود عالم باشد بر چیزی از
بر وجود محال و هو المطلوب و دلیل دوم آنکه افعال
الوجود صادر شده افعالی که در کمال استحکام است
و مشتمل بر افعال محکم و اضافی مصلحت
افزیدن آنها با اضافی کوکب یا حرکان مختلفه
و خلل فریدن چندین را با جاساس
که هر یک مشتمل اند بر خواص عجیب
افزیدن آنها باقی حیوانات چنانچه عقول
کامل از آن تأمل و تأمل بیشتر است از انواع غیر

تقریر

تقریر است میدهد و بتیاری که صانع که آن را
اینا افعال و آثار حکیمانده بوجود الی عالم با آن قادر
خواهد بود و اگر کسی بگوید که اینها در عالم
الوجود ذاتی را بصفتی بداند مثل معدن از کربن
درین زمان فست است بعد از آن از صفت تغییر
یابد اگر علم باری بان تغییر نیابد لازم آید که علم او قطعا
و افعالش در آن صفت تغییر یافته و باری تعالی را
معلوم نشود و اگر علم او تغییر یابد باید که علم او
که واجب الوجود را بعد از تغییر حاصل شده
باشد و حال آنکه واجب الوجود اصل حوادث شود
بود چنانچه باید افتاد الله تعالی جوهر کویم کلین
شهر را در آن است که علم واجب الوجود زمان
باشد پس بعد از آنکه معلوم حادث شود حق تعالی
بلکه عالمات بلکه علم او از لیت
یعنی هر زمانی که حادث شود حق تعالی
میلاست که آن امر دان و وقت حادث خواهد شد
و آنکه تغییر در وقت دیگر بفرمان آید از این

۸

در ازل میدانست پس در علم و غیر لازم نیاید
 و نه مخالفت واقع شود و اگر کسی شبهه کند که چون
 علم حق تعالی است و تغییر پذیر نیست پس آنچه
 در ازل دانست که در وقتی اوقات وجود خود را
 یافت لازم باشد که وجود یابد و محال باشد که
 مختلف کند و آنچه دانست که وجود خود را یافت
 محال است که وجود یابد پس حق تعالی باید که قادر
 بر آن باشد چه قادر بر آن است که او را فعلی
 ترک صحیح باشد جواب گوئیم که قادر است که او را
 فعل و ترک فعل هر دو صحیح باشد قطع نظر از
 تعلق اراده از آن و قطع نظر از عدم اراده و بعد از
 تعلق اراده او بفعل فعل واجب لازم میشود و اگر
 اراده ترک تعلق کرد ترک لازم میشود و اگر اراده
 فعل فعل لازم میشود و با اراده ترک ترک و با
 شود قصوری ندارد بلکه اگر خلاف آن بفعل یابد
 آن فاعل ناقص و غیر محتمل باشد و تعلق علم بالذات
 بعد از تعلق اراده است که چون در ازل انچه اراده

۹
 ایجاد آن کرده بود عالم شد هم در ازل با آنکه اول است
 موجود خواهد شد و انچه اراده نکرده بود است
 وجود نیاید و از علم برین وجه منافی اختیار نیست
 بلکه بعد از تحقیق و تامل ظاهر میشود که مقتضی
 موکد اختیارات **مطلب پنجم** در آنکه واجب
 الوجود حقی و برید و مبع و تصدیقات الهی است که
 حی است مراد از حی است که از توانایی و دانی
 آمد و چون نیست تا بنی نیت شد که واجب الوجود
 عالم و قادر است پس چه خواهد بود و هوالم
 اما آنکه برید است بد و وجه ثابت است اول آنکه تا
 شد که او قادر و مختار است و قادر است که فعل
 با اراده او باشد و یا آنچه مد کن هر شد پس برید نیز
 باشد دوم آنکه نسبت قدرت حضرت عزت و جلال
 ممکنات یکسان است و بعضی را ایجاد کرده و بعضی
 را ایجاد نکرده چون تعجب بلا مرجع محال است و
 ایجاد آن بعضی و ترک ایجاد آن بعضی دیگر مرجع
 باید و آن چنان اراده نماید و هو المطلق و هو المولی

مقدمه که در هیچ چیز داده نشاید علی من است چه
 نزد عقل جا بیست که هیچ امری دیگر باشد
 و اما آنکه حق تعالی جمیع و بصیرات یعنی شنوایی است
 دلیل آنست که در قرآن مجید و در احادیث
 حضرت خیر علی الله علیه و آله و سلم خصوصاً در حدیث
 که حق تعالی جمیع و بصیر است بر وجهی که عقل دارد
 با نیکو و ناپاک اما اصل آنست چون در صد و یک
 اجماع و احادیث نبوی شایسته شهرت است بر حق تعالی
 حق تعالی جمیع و بصیر خواهد بود و دلیل آنست که
 جمیع و بصیر حق تعالی بقضوات جهان خیر شود
 مابقی است و در بین مایعین است چه اگر جمیع و
 بصیر بود که خارج باشد محتاج باشد در بر
 صفت کمال خود بآل پس در حدیث حق
 ناقص بوده باشد و بواسطه آنکه خارج کمال
 حضرت ذی الجلال منوعات و کمال اختلاف است
 آیا جمیع و بصیر حق تعالی همان علم است که جمیع و بصیر
 و بصیرت یا صفت دیگر است خارج از علم اکثر

عشر

دین
 محققین علمایان و فرائد که عین علم است و بشو
 و در بین نیست الا در یافتن و شاهد کردن
 و این هر دو عین علمند و جمیع که این دو صفت
 خارج از علم دانسته اند کی بند که چون ثابت شد
 که حق تعالی جمیع و بصیر است بر وجهی که
 بن ثابت شد که عالم بمسموعات و بصیرات نیز
 خواهد بود پس بعد از اثبات علم جمیع و بصیر علی
 ذکر کردن بسیار فایده نخواهد داشت و حال آنکه
 در کلام مجید این دو صفت مفارقت یکدیگر واقع
 شدند چنانکه مشعر است بآنکه هیچ یک در دیگری
 داخل نیست چنانچه فرمود و هو السميع العليم و
 نیز علمای اعلام بعد از اثبات عموم علم اثبات
 جمیع و بصیر بدلیل کرده اند و حقایق که جمیع
 علم بمسموعات و بصیر علم بمبصرات اما چنان
 علم بمجموع و بصیر که شخص و محسوس شود
 چه علم بمبصرات گاه هست که بطریق نفیست
 چنانچه شخصی ندیده ایم اما اوصاف و علامات

circle

کشتیوں

و شایسته اواز معدوم و دید زبیر معدوم
بر عقول نیست پس سمع و بصر حق تعالی حادث
ناشد و حال آنکه حق تعالی محال صفت حادث ^{ند} قوا
جواب گوئیم که در ازل حق تعالی سمع و بصر بر
این معنی بر وی جوی بود که اگر مجموعی از معدوم بوجود
آید یا بصری پیدا شود حق تعالی او را نخواهد
و سمع و بصر با این معنی حق تعالی را که در ازل ثابت شد
هیچ محدودی را لازم نیاید و اتفاق سمع و بصر از
حق تعالی بمسوعات و مبصرات حادث و اینکه
تقلبات صفات حق جلالت و تعالی حادث یا نشد
مخالف نیست **مطلب ششم** در آنکه واجب الوجود
متکلم است یعنی ایجاد کرد کلام را از ابتدا تا آخر
بالفهم خبر داده اند که حق جلالت و تعالی متکلم است
و چون بعد از این ثابت میشود که انبیاء معصومند
و کذب بر ایشان جایز نیست پس هر چه از آن خبر
میدهند حق خواهد بود و نیز حق تعالی از حق
که کلام ^{الله} ^{موت} ^{تکلیما} یعنی حق تعالی گفت الله تعالی یا

سخن گفتی و کردی و اگر کسی شبهه کند که انبیا خد
 داده اند که حق تعالی را قادر و مهربانست چنان
 این صفات را بقول انبیا ثابت نکنند و متوجه شوند
 بدلائل کثیر المقدمات جواب گوئیم که بعد از این
 مباحث خواهد شد که در اثبات نبوت انبیا
 عصمت ایشان احتیاج داریم با ثبات آنکه حق
 تعالی عالم قادر و مهربانست پس اگر اثبات این
 صفات نیز بقول انبیا کنیم دو مزایای آید و باریک
 دانت که کلام حق عبارت از حروف و
 اصوات خواهد بود که در وجود متفصل باشند از
 برای آنکه آنجا انبیا از آن خبر داده اند و بنابر
 قول ایشان نبوت یافته بغیر از کتاب الله نیست
 مگر قرآن مجید و انجیل و زبور و تورات و نظایر
 آن از حضرت عزت و ظاهرات که اینها از
 الفاظند و از ترکیب حروف حاصل میشوند
 و با ثبات کلام که از جنس حروف حاصل میشود
 هیچ دلیلی نداردیم و شاعر میگوید که حق تعالی

۱۲
 کلام و یکایک که از کلام نفسی گویند و از
 معنی میخواهند قدیم قایم بذات مقدس الله تع
 که کلام لفظی دلالت بر آن میکند و بدان دلیل است
 که کلام حق تعالی صفت اوست و هر چه صفت
 اوست قدیمیت بر کلام او قدیم باشد و الفاظ
 بود که قدیم باشد چنانچه امر گندان حروف
 متغایر که هر حرف بجزای حروف سابق بوجود
 می آید و هر چه بدین سوال بود حادث بود پس
 او را کلام دیکر نیست که قدیم باشد و آن معنی
 قایم بذات اوست و این سخن کلامیت طایفه
 آن مقدمه ایشان که کلام حق تعالی صفت است
 ممنوعات و مخالف واقعت و هیچ دلیلی بر
 قایم نیست چه کلام حق تعالی صفت است که
 بهر هوای می آید یا در جبرئیل یا در رحمت
 چنانچه در حکم باموئی واقع شد یا امثال آن
 و اثبات صفات و افعال برای حق تعالی کردن
 برهان قوی و دلیل مستقیم نزد عقلا قبیح و

مذموم و شرمناک و ملوم است چنانچه
 حق تعالی در عتاب معاندان راه حق میفرماید
 که بگویند علی الله ما لا نقولون **مطلب هشتم**
 در آنکه حق سبحانه و تعالی صادقت انبای آنکه کذا
 قیج است و فعل قیج بر حق تعالی محال است زیرا که
 فاعل قیج یا عالم بوجوب نیست یا احتیاج بان فعل
 قیج دارد که غرض او بان حاصل میشود یا از روی
 سفاقت میکند و چون بر حق تعالی جهل و عجز
 و احتیاج و سفاقت محال است محال است که از وی
 قیج بر وجود آید **مطلب نهم** در آنکه وجود
 واجب الوجود عین ذات است مراتب موجودات
 در وجودیت سه وجه قرار میگیرد یکی آنکه وجود
 بر وجودیت که غیر ذات باشد و آن وجود
 ان غیر ذات باشد چون ممکنات دوم آنکه
 موجود باشد بر وجودی که زاید بر ذات باشد
 اما از ذات ناشی شده باشد بنعم الله انکه اشاعه
 میکند که ذات واجب الوجود برین وجه بر

است

است سیم آنکه موجود باشد بر وجودی که عین
 ذات او باشد چنانکه تصور میتوان کرد ذات
 علی حد ذات وجود و ذات واجب الوجود برین
 تحقیق برین وجه موجود است و تطبیق برین سه
 مرتبه روشنست چه بعضی اجسام روشن باشند
 بر روشنی که غیر ذات ایشان باشد و آن روشنی
 از غیر باشد چون روشنی روی زمین بواسطه
 آفتاب و بعضی روشنند بر روشنی که غیر ذات
 باشد اما از ذات جدا شوند چنانچه چو آفتاب
 اما روشنی که از ان صورتات ان نیز روشنست
 اما از ذات خود جدا نیست پس یک که عالمی است
 باشد و این تطبیق واجب الوجود است بر وجه
 اهل حق و لیکن آنکه اگر وجود واجب الوجود
 غیر ذات او باشد صفت خواهد بود و صفت
 تابع موصوفست محتاج است باو و هر محتاج
 بغیر ممکن است و نیز ممکن را سبب می باید پس
 اگر وجود واجب الوجود غیر ذات او باشد

در وجود بر وجه

او را سبب میاید بود مقتضی بود که سبب مقتضی
 او باشد چسب و وجود با خود موجود نشود
 سبب غیر مقتضی اندک پس اگر واجب الوجود
 سبب وجود خود شود و این سبب هر عقل مقتضی
 چنان لازم میاید که موجود بودن واجب الوجود
 بر خود مقدم باشد و مقتضی آنکه سبب وجود
 واجب الوجود غیر ذات او باشد و لا ممکن
 الوجود مقتضی واجب الوجود پس معلوم شد که مقتضی
 او صفت ذات او نیست و جز او نیز مقتضی ندارد
 چه بعد از این ثابت خواهیم کرد که واجب الوجود
 را جز نیست پس وجود او عین ذات مقتضی
 ذات او وجود محض است و اصل مقتضی نیست
 که آن از ذات موجود باشد و هو المطلوب و اگر
 کسی شبهه کند که وجود معلوم مقتضی کند
 حق تعالی معلوم مانیت پس جواب گوئیم که این
 معلوم مانیت وجود مقتضی است و مطلق که
 مشترک میان جمیع موجودات مقتضی کند

و مقتضی

۱۴ حق تعالی است وجود خاص بان ذات که
 اصلا در غیر او یافت نمیشود مقتضی
 در آنکه چون از اخبار انبیاء علیهم السلام معلوم شد
 که بغیر ذات حق سبحانه و تعالی هیچ چیز قدیم مقتضی
 بود و نیز این معنی در بحث قدرت حق تعالی
 بدلیل عقلی ظهور یافت و بعد از این بیان خواهیم
 نمود که ذات واجب الوجود محل حوادث مقتضی
 بود پس لازم است که بقیه صفات حقیقه الله تعالی
 مثل قدرت و علم و اراده و حیات و سمع و بصر و
 عین ذات مقدس او باشد چنانچه در ممکنات
 آنچه مترب میشود بر ذات و صفات در بیان
 واجب الوجود مترب باشد بر ذات او بدون
 انضمام صفت که اگر او را مقتضی باشد آن
 صفت قدیم مقتضی بود چه قدیم مخصوص ذات
 مقدس است و حادث نیز مقتضی اند و الا لازم
 آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و این
 باطل است و نیز اگر صفات ثبوتیه زاید باشند بر

ذات مقدس چنانچه هر يك موجودی باشد غیر
ذات وان ذات در کمال خود محتاج باشد به انصاف
ان صفت و هر چه کمال او بواسطه غیر باشد در حد
ذات از شایسته تقصیر خالی نیست و نقص بر ذات
کمال حضرت و الجلال محالست پس صفات
ثبوتیه واجب الوجود عین ذات مقدس باشد
چنانچه عالم و قادر باشد بنفس ذات مدبر علم و
قدرت زایده و این تحقیق از کلام مجرب نظام ایم
معصومین عالم السلام اجمعین مستفاد میشود
چنانچه سرود اولیا علیه افضل الصلوة فرمود
کدامن وصفه فقد قرینه و من قرینه فقد جزاه و من
جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کرد واجب
را پس او را معادن داشت صفات زایده بر ذات
و هر که او را مقارن ساخت صفات زایده
بر ذات حق تعالی را بتجزی و مرکب از اجزا
دانست و هر که او را بتجزی دانست او را نشناخت
جاهل است بکمال او و تفصیل این است که هر که

ذات مقدس را وصف کند بصفت زایده بر ذات
ایا واجب ذات را پیدا کند و این صفت و حال
انکه ذات از صفات کمال یافته لازم آید که ذات
را در حد ذات ناقص دانسته باشد بقوله الله
منها و اگر واجب الوجود مجموع ذات و صفات
باشد پس واجب را مرکب از اجزا دانسته و حال
انکه ذات واجب چنانکه معاوم شد تحت و بیست
حقیقی است **طلب دوم** در آنکه واجب حق
را در یک نیست یعنی در واجب الوجود موجود
تواند بود درین مطلب جلیل که اعظم ارکان دین
و ایمان است دلیل بر اینست هم عقلی و هم نقلی اما
نقلی مثل لا اله الا هو المحی القیوم یعنی الله تعالی
ذاتیت که بغير از او الحقیقت و حی و قیوم است
یعنی تمام عالم بذات او برپاست و مثل این کلمات
و مثل قل هو الله احد و انشال آن که از غیر نشان میدهد
اما عقلی بچند وجه اول آنکه این کلمه را
بجای هر سیده و تقریر این موقوف به چندین قد

اول آنکه ذات که واجب باشد باید که وجود
 عین حقیقت او بوده باشد چنانچه ثابت شد
 دوم آنکه وجود ممکن الوجود عین حقیقت او
 شد چنانچه معلوم شد که هر ذاتی که وجود
 او باشد محال است که موجود نباشد بلکه
 می توان کرد بواسطه آنکه انشکاف می توان
 ممکن نیست و ممکن را عدم جایز است پس وجود
 او بر او ناید بوده باشد پس آنکه هر چه مرکب از
 اجزای بوده باشد ممکن باشد زیرا که در وجود محال
 باجزای اجزای غیر ممکن است و هر چه در وجود محال
 بعین خود باشد ممکن است بعد از تفهید این مقتضا
 گوئیم که اگر دو واجب الوجود موجود باشند با
 که وجود بر ذات هیچ یک ناید باشد پس مقتضا
 اول و مجموع هر دو واجب عین است مجموع
 نیز باید که وجود او عین ذات او باشد چنانکه
 ذات او ذات هر دو جزء است و ذات هر دو عین
 وجود است پس ذات مجموع عین وجود باشد

پس باید که مجموع نیز واجب الوجود باشد
 زیرا که وجود ممکن عین ذات او باشد پس مقتضا
 دوم و حال آنکه مجموع مرکب ممکن باشد نیاز
 مقتضا پس مجموع دو واجب باید که هر
 واجب الوجود باشد و هم ممکن الوجود و این مقتضا
 پس وجود دو واجب محال بود و هوای مطلوب
 دلیل دوم آنکه اگر دو واجب الوجود موجود باشند
 هر یک عین حقیقت آن دیگری باشد پس این
 ایشان از یکدیگر بیکر بواسطه امری بود خارج از
 ذات ایشان پس ایشان در شخص خود و ایشان
 ان غیر خود احتیاج داشتند باشند با مر خارج
 و هر محتاج برین تیر ممکن است پس مقتضا واجب
 الوجود محال بوده باشد دلیل سیم آنکه اگر واجب
 الوجود مقتضا بوده باشد مجموع این هر دو
 من حیث المجموع باید که ممکن بوده باشد چنانکه
 گذشت و هر ممکن را قاعلی بیاید و قاعلی این
 مجموع عین ذات او تواند بود چنانکه معلوم

شود که فاعل هر ممکن را لازمست که غیر از
 باشد بر وجهی که مقدم باشد باعتبار وجود
 و جزو او نیز تواند بود چه فاعل کل باید که فاعل
 اجزای او بوده باشد و از خارج نیز تواند بود
 بهمین وجه از تعدد واجب لازم آید که ممکن
 موجود باشد بی فاعل و این محالست دلیل
 چهارم آنکه اگر دو عالم باشند باید که هر دو قادر
 باشند بر جمیع ممکنات چه عاجز الوهیت را
 نشانید پس اگر یکی اراده امری کند و دیگری اراده
 نقیض آن کند اگر مراد هر دو بفعل آید اجتماع
 نقیضین شود و اگر مراد هیچ یک بفعل نیاید اجتماع
 نقیضین لازم آید و عجز هر دو و اگر مراد یکی
 حاصل آید و دیگری عاجز باشد الوهیت را
 نشانید **مطلب یازدهم** در آنکه واجب الوجود
 مرکب نیست و او را امکان وجهت نیست و
 بیاید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط
 انچه ای آنکه اگر او را قسمت میتوان کرد باجزا چون

بدن آدمی که منقسم میشود باعضای آن مرکب
 خوانند و اگر قسمت نتوان کرد باجزا اصلا آنرا
 بسیط خوانند و واجب الوجود است بحدیث
 اول آنکه هر مرکب محتاج است بجزو خود و
 وجود او مؤخر است از وجود جزو چنانکه
 عقل حکم کند بآنکه هرگاه که جزو یافت شد پس آن
 یافت شد و هر چه این دو حال داشته باشد ممکن
 پس واجب الوجود مرکب نباشد دلیل دوم
 آنکه اگر او را جزو بوده باشد جزو او واجب الوجود
 نباشد یا ممکن الوجود بر تقدیر اول لازم آید که
 چند واجب الوجود باشند و این محالست
 چنانکه گذشت و بر تقدیر دوم آن جزو را
 فاعل باید و آن نشانید که واجب الوجود باشد
 زیرا که فاعل اول موجودی شود و بعد از آن چنین
 وجود میدهد و اگر واجب الوجود فاعل
 جزو و خود بوده باشد باید که وجود او نیز
 جزو او مقدم باشد و حال آنکه جزء مرکب بر مرکب

مقدم است و فتايد که غير واجب الوجود باشد
 زیرا که هر چه ممکن الوجود هر چه است وجود از
 واجب الوجود یافته پس اگر فاعل آن جز واجب
 الوجود باشد بايد که واجب مقدم باشد بر
 خود بد و مرتبه و این محالست پس مرکب بودن
 واجب الوجود محال بود و هو المطلوب چون
 ثابت شد که واجب الوجود مرکب نیست ثابت
 شد که جسم نیست زیرا که جسم جوهریت
 که قابل قیاس است در طول و عرض و عمق
 پس او منقسم میشود باجزاء مثل نصف و ثلث و
 ربع و امثال آن و هر چه اجزا دارد ممکن است بیک
 گذشت پس واجب الوجود جسم نبوده باشد و هو
 المطلوب و چون جسم باشد او امکان و جهت
 نباشد از این جهت که اجزا در مکان و جهت باشد یا
 جسم یا جزء جسم یا صفت باشد و جسم و جزء
 جسم قابل اجزاءند و واجب الوجود قابل قیاس
 باجزاء نیست و آنچه صفت جسم بوده باشد تابع است

وجود و محتاجت باو و هر چه بغير محتاج
 ممکن است پس واجب الوجود جسم و جسم
 نباشد و او امکان و جهت نباشد و هو المطلوب
مطلب که اگر واجب الوجود محل
 حوادث نیست و او الیهیت و آنچه حادث
 در وجود خود مستقل نیست و اگر مستقل باشد
 باید که دایما موجود باشد و الا جمیع بلا مرجع
 لازم آید چه نسبت وجود او بجمیع از نه برابر
 است که اگر خصوص بعضی از نه شرط وجود
 او باشد او در وجود مستقل نبوده باشد و این
 خلاف ضرورت است و چون واجب الوجود
 در وجود خود مستقل است حادث نباشد
 و نیز هر حادث ممکنست و هر ممکن محتاج
 بفاعل و چون واجب الوجود ممکن و محتاج
 بفاعل نیست حادث نباشد و اگر او را صفت
 حادث باشد و آن صفت را فاعل باید و فاعل
 مستقل ذات واجب الوجود نمیتواند و هر چه

باشد و او را فاعلی باید و تواند بود که آن فاعل
ماهیت واجب الوجود باشد و الا لازم آید که
میزش ترک باشد میان واجب و مثل او چه فاعل
که ماهیت واجب الوجود است مستزکت پس میز
همین باشد و نقل نیز بود که هر مکن باشد زیرا که آن
از واجب الوجود و وجود یافتند پس اگر او سبب تخصیص
استیاز واجب الوجود باشد لازم آید که ماهیت واجب
بر واسطه فاعل از عارض میز خود برداشته و این
محالات و الا لازم آید که واجب الوجود ممکن الوجود
باشد و این محالات دلیل سوم آنکه چون ماهیت
واجب الوجود و حقیقت او مقتضی وجوب
وجود است پس اگر او را مثل باشد باید که واجب
الوجود متعدد باشد و ثابت شد که این محالات
پس او را مثل نباشد و هو المطلوب و اینها آنکه واجب
الوجود صدقیت زیرا که صدق آن دو عرض را
گویند که هر دو در یک محل با هم جمع میشوند
چون ساق و سفیدی و بعد از این ثابت شود

کرد

کرد که واجب الوجود عرض نیست پس او را
نبوده باشد و هو المطلوب و اینست آنچه درین
دوازده مطلب این شکست را بخاطر رسید
خاتمه در آنکه واجب الوجود جوهر
نیست و عرض نیست و مرتب تواند بود اما
آنکه عرض نیست زیرا که هر عرض موجودیت
صفت غیر باشد چون سفیدی و سیاهی
و معلوم و بوی و مثال آن و هر چه آن حال
داشته باشد ممکن الوجود باشد و نیز اگر واجب
الوجود عرض باشد محال او را قدیم باید بودی
حال آنکه ثابت شد که غیر از ذات واجب الوجود
هیچ چیز قدیم نیست پس واجب الوجود عرض
نباشد و هو المطلوب اما آنکه مرتب نتواند بود
بچند دلالت اول آنکه هر چه مرتب میشود
او در جهات است چه در رویت شرطت مرتب
مقابل بصر و یاد و حکم مقابل و هر چه اینچنین
باشد در جهت خواهد بود و ثابت شد که

واجب الوجود در هیچ حق نیست پس مرتب
 نخواهد بود و دوم آنکه موسی علی نبیا و علی السلام
 در کوه طور گفت بحق تعالی اری انظر الیک
 یعنی خود را بمن مآنا نظر کنم بحق تعالی فرمود
 که من ترا می بینم هرگز نخواهی دید پس معلوم شد
 که حق تعالی در دنیا و آخرت مری بینا خواهد شد
 سیوم آنکه حق تعالی در شایق ذات اقدس
 خود فرمود که لا تدرك الانصار وهو يدرك
 الانصار یعنی در نمی یابد چشمها ذات باری تعالی
 و او در می یابد چشمها را یعنی حق تعالی مری
 کسی نمیشود و او در می یابد ماسوای خود را و این
 صریحست در مطلوب و شایع میگویند و گفتند
 که حق تعالی در آخرت مرتب مومنان خواهد شد
 بدین ظاهر و او را خواهند دید و اینکه در دنیا
 چیزی را نمی بینیم که در جنت نیاند و بحسب
 عادت که معناد شده که غیر جمادی نمی بینیم
 که دیدن غیر در نیاید بدین محالست و در دنیا

لیست مرتب و انکه در حق
 امت نیز خواهد شد

حرفا

حق تعالی مومنان را قوی خواهد داد که مشاهده
 ذات مقدس او نمایند فی آنکه رجعتی و برگشت
 باشند و دلیل میگویند بر اینکه حق تعالی فرمود
 تعریف از باب نجات که رجعت یومئذ لا نقیصه لی
 و بها ناظره یعنی رو بجا یابد در آن روز یعنی روز
 قیامت که بطراوت باشند و فرخنده ایست
 پروردگار خواهند دید جواب گوئیم چون
 بدلیل عقلی و نقلی ثابت شد که حق تعالی مرتب
 نخواهد بود این آید را تاویل میکنیم و میگویم که
 شاهد بر اینست که در رحمتها ناظره یعنی حجاب
 رحمت پروردگار خود را آنکه مراد از آن باشد که
 بدیده باطن مشاهده گویای ذات اقدس حق
 خواهند کرد نه بچشم حس و دیده ظاهر چنانکه
 امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود که لا تراه بالعیون
 بمشاهدة الایمان و لکن تراه القلوب بمشاقه
 الایمان یعنی نمی بینید ذات مقدس حق تعالی را
 چشمها که بطریق احساس و ابصار مشاهده

ناظره

آن
آن تو را ند کرد و او را که در ظاهر او را که ذات مقدس
تو را ند کرد و او را که در ظاهر او را که ذات مقدس
فصل دوم
در عدل و افعال واجب الوجود و در وجهی که
است **مطلب اول** در اثبات حسن و قبح افعال
مراد از حسن افعال آنست که فاعل قادر بر آن باشد
که آن فعل را بکند یعنی اگر آن فعل را نکند مستحق
مذمت نباشد و مراد از قبح آنست که فاعل قادر
عالم را شاید که آن فعل را نکند یعنی اگر آن فعل را
بکند مستحق مذمت شود و در هجرت آنست که حسن
و قبح افعال بحکم عقل است یعنی هر فعل در حد
ذات خود بر وجهی است که حسن است یا قبح و گاه
هست که حسن و قبح فعل بر هر کس ظاهر است
چون حسن صدق و نافع و عدل و علم و احسان
بستحقان و مثل قبح کذب خان و به که در اینجا
و گاه بر هر کس ظاهر نباشد بلکه عقل البلیا آنرا
در باید چون حس سوم روزه آخر رمضان
و قبح روز اول شوال که اول واجبیت و دوم

صوم

حرام

حرام بل بر آن وجهی که در این بیان می کند و
فناید که آن افعال را که در حد ذات یکسانند و هیچ
اشاعره گویند افعال در حد ذات یکسانند و هیچ
یک در نفس الامر حسن و قبح نیستند بلکه با اعتبار
معتبر حسن و قبح می شوند الحجة ان حسن انکشتند
حسن است و آنچه از قبح انکشتند قبح است و قول
اولی حق است پس دلیل اول آنکه هر گاه عاقل را بخیر
سازند میان عدل و ظلم یا میان صدق و کذب و
اوراد هیچ یکی غرض و توقع فایده نباشد البته
استیاء عدل و صدق خواهد بود و اجتناب از ظلم و
و کذب نماید دلیل دوم آنکه جماعتی که اصلا هیچ
مفید نیستند و از خلف رسوم و عادات نمی پرهیزند
در پی باید که ظلم و کذب و اسالان بدلت و
ناشایسته و عدل و صدق و نظایر از خود است
و در نهایت بر معلوم شد که حسن و قبح افعال بتا
شرح خود هم عادات نبود دلیل سوم آنکه این
فقیه و خطاط می رسد تقریرش آنکه حق تعالی

مذمت کرده بند کار بر ترک طاعت و از کارهای
بر وجهی که کلام مجید داده کرده که همه عقلا در
بی یابند که بند کار سنعمل این معاصی متحقق
عذاب پیشوند چنانکه فرمود که قتل الانسان
ما كفر من اثم خلقه من نطفة خلقه یعنی
کنند شده باو آدمی اما چه چیز او را کافرا ساخت
بد و کاهش و در کاران چه افزود او را از نطفه او
او را و اعضای صحیح بخشید او را و راه راست
نمود چنانچه فرمود اجعل المسكين الحجري
ما لكم كيف تحكمون یعنی ای اجزای اهل اسلام و
طاعت چنان خواهیم داد که بحیران و از باب
عیسای از خواهیم داد چیت شمار بچگونگی حکم
می کنید پس اگر حسن و قبح باعتبار نفس الامر بود
بمحض اعتبار معتبر بودی گفتن بد و گناه حق تعالی
و زبردن با طاعت یکسان بودی و اصل عقل
قبول نکردی که بنده را بواسطه گفتن و بپای
عصیان استحقاق عذاب هست و حال آنکه حق تعالی

باین آیه که عید و انشا ان ظاهر نموده که بند کار
عقل خود معلوم است که گفتن و عصیان سبب
استحقاق عذاب و نوبدی از رحمت سبب الانبیا
میشود چنانکه اسلوب کلام مجید بران دلالت
می کند پس حسن و قبح افعال را بقول معلوم میشود
کرد و اعتبار نفس الامر است و هو المطلوب و انشا
در بیان مدعای خود گفته اند که اگر حسن و قبح
افعال عقلی بودی باینی که هر کز فعل حسن قبح
فندی و بعکس نیز بیکسان بیارات که فعل حسن قبح
چون شراب خوردن و حال غصه و ما جواب کریم
که لازم نیست که اگر حسن و قبح عقلی باشند حسن
قبح نمود و این گاه هست که حسن یا قبح لازم فعل
باشد و ما باین قایل نیستیم **مطلب دوم** در آنکه
حق سبحانه و تعالی فعل قبح نمیکند زیرا که فعل
فعل قبح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما
قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بان فعل
قبح یا قادر بر ترک آن هست و احتیاج بان ندارد

اما بعثت ان فعل را می کند پس بنا بر اول جمله از
 می آید و بنا بر دوم مجز و بنا بر سوم احتیاج و
 بنا بر چهارم سفاقت و این هر چهار بر واجب است
 محالست پس فاعل فعل قیوم متعلق اند و هر المطلق
باب سوم در افعال بندگان نزد حق
 است که بندگان در فعل خود مختارند و خود
 فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت
 بپند و چر لول آنکه ظاهرگاه جمیع بر چندان کنیم
 می یابیم فرق ظاهری میان حرکت و عثه و کتابت
 که اول باراده اختیار را نیست و دوم باراده است
 و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی از بالا بپزد
 افتد یا کسی از بام بریزد پس اگر هیچ فعل با اختیار
 ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال
 ما و حال آنکه خلاف و جداست دلیل دوم آنکه
 حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب
 بر آن کرده است و می کرده است از معصیت و عقاب
 عقاب بر آن نموده است پس اگر اصلا افعال این دو

با اختیار

۳۴ باختیار ایشان نموده باشند تکلیف ایشان رعایت
 کردن بر عصیان قیوم باشد مثل آنکه تکلیف کند
 آدمی را که بر اسنان و قو و ماه و انساب را با اختیار
 و حال آنکه فعل قیوم بر واجب الوجود محالست چنانکه
 گذشت دلیل سوم آنکه حق تعالی در قرآن در بیان
 پیش از مدح مقربان باریگاه احدیت کرده است بر
 طاعت و ذم مرد و دان درگاه نموده بر معصیت و
 عذاب پس اگر ایشان اصلا فاعل فعل خود نبوده
 باشند مدح و ذم ایشان کردن قیوم سفاقت خواهد
 بود و این هر دو بر حق تعالی محالست دلیل چهارم
 آنکه این فقیر را بخاطر مبدء سد یا فتن است که
 فاعل افعال یا اخت که بندگانند یا است که تعالی
 است اول عین مطلوبیت و بر تقدیر دوم باید که
 هر چند از بزرگان ظاهر پیشود حق تعالی بآن را
 باشد بر تقدیر است که او فاعل آن فعل است
 و فاعل مختار در فعل خود البته بآن فعل راضی خواهد
 بود پس باید که بکفر ایشان راضی بوده باشند و چنانکه

فرد و لا نهی اعماده اکثر بعضی خدای تعالی رضا
 میدهد بکنند کان خود و انا هر یک بگویند که
 فاعل جمیع افعال حق تعالی است و بنده در فعل خود
 اختیار ندارد چنانچه اگر بخواند یا بگوید یا بکند
 او نیست که آن فعل را بگوید یا بکند یا بگوید
 گویند بنده محض وجود خود سبب آن فعل نیست
 چنانکه اصل فاعل وجود او و ذات او در آن فعل
 مدخل نباشد چنانچه وجود آتش در حرارت
 کافیست پس در فعل خود موجب در مختار و اگر
 او را شرطی باید اگر آن شرط نه باراده اوست همان
 اجماع لازم می آید و اگر باراده عبادات نقل
 کنیم در آن شرط لازم آوریم که او را نیز شرطی
 باید و برین قیاس باید و لازم می آید یا قسلس
 در شرائط و آن محالست پس بنده در فعل خود
 مختار نباشد جواب گوئیم که شرطی که فعل بنده
 را می باید اراده اوست و چنان که اراده فعل دارد
 فاعل مختار خواهد بود جدا از فاعل مختار بعضی

معی و بگوید نمی فهمیم که فعل او باراده او بوده
 باشد و نیز اگر دلیل ایشان تمام شود لازم می آید بنا
 مقدم است که واجب الوجود بنده را در مختار نباشد
 و این باتفاق باطل است و هر المطلوب و نیز شبهه
 میکند و بگویند که حق تعالی را زل عالم بود
 هر چه از بندگان بوجود می آید و آنچه در علم الهی
 ثابت شود که البته بوجود می آید بوجود می آید
 و آنچه معین شود که بوجود نیاید محال است که
 بوجود آید پس بنده را اختیار نباشد جواب گفت
 که آنچه از بند بوجود می آید حق تعالی را زل می آید
 که آن بوجود می آید باراده و اختیار لازم است
 که باراده و اختیار خود این کار بکنند مختار بنده
 در فعل خود و ترک نیز برین قیاس **مطلب چهارم**
 در آنکه واجب الوجود ترک واجب نمیکند و فروع
 آن هر فعل که ترک آن مخالف حکمت باشد و تارکش
 بر طریقت آن محقق مذمت نباشد از واجب الوجود
 بوجود نمی آید از برای آنکه ترک مثل آن فعل با نیاب

عدم علمت با آنکه ترک و قبح نیست یا با آنکه عجز از
 یا با آنکه احتیاج یا طاعت و بر واجب الوجود
 محال است پس ترک واجب نمیکند و هوالمطلوب
 و از آنجمله کلمات که بر واجب الوجود واجب است
 و طاعت از چیز نیست که بر با طاعت نزد یک کفر
 و از عصیت و ترک کرد اند شرط آنکه بدین دین پی
 اختیار نبوده باشد مثل فرستادن پیغمبران و نصب
 امام برای هر زمان بواسطه وجود نبی و امام علیهما
 السلام و خبر ایشان بعد از آنکه از عصیت و ترک
 بطاعت التبتند کان بطاعت بسیار مایل شوند
 و از عصیت دور بیکرند پس وجود ایشان لطف
 باشد و دلیل وجوب لطف بر واجب الوجود
 آنست که حق تعالی کائنات را تکلیف کرده
 و از ایشان طاعت و ترک عصیت طلب نموده و
 بواسطه لطف غرض از تکلیف حصول نزدیکی
 خواهد بود پس اگر لطف بجای آورد در مقام
 شکست غرض خود نباشد و این بر ماعل حکم محال

پس لطف بر واجب باشد و هوالمطلوب
 و نیز بخدا یقین واجبست که داد مظلوم
 از ظالم بستاند زیرا که او ظالم را آفریده و او را
 قدرت داده بر آن فعل پس اگر داد مظلوم از ظالم
 بستاند با آنکه کمال قدرت بر آن دارد با آنکه ظلم
 با حق باشد و رضا بظلم قبیح است و این بر حق
 محال است پس واجب باشد بر او که داد بستاند
 و هوالمطلوب **طلب** در آنکه فعل الحی
 بنا بر غرض و مصلحت و مصلحت است زیرا که
 نص قرآن مجید بین امر شاهد صریح است
 چنانچه فرمود که و ما خلقت الجن والانس
 الا ليعبدون یعنی بیا فریدم جن و انس را که
 برای آنکه بر این ستند پس آفریدن ایشان برای
 مصلحت بوده و مثل آنکه فرمود هو الذی خلق
 الموت والحیوة لیلو کما یرید احسن جملا یعنی
 او آنکی است که آفریده است مرگ را و حیوة را
 از برای آنکه بیا نماید که از تمام کدام در عمل بهتر

و اما این آیات شریفه از حدیث ائمه پیوسته
و انما عنی گویند که فعل حق تعالی بر صحت
تواند بود زیرا که هر که بواسطه صحت کلامی
کند در صحت ذات ناقص است و بواسطه آن صحت
کمال یابد جواب گوئیم که گاهی باشد که آن صحت
فایده باشد که آن بفاعل عاید شود اما اگر آن فاعل
بعید عاید شود چنانچه در صحت افعال حق تعالی
فایده آنست که به بندگان راجع میشود اصلا
لازم نمی آید بلکه غیر موجود و محض کالات **اصل**
توضیح در بیوت و در تشریفات
مقصد اول دانند که این آیات که سوپا
او را فرستاده به بندگان تا ایشان را راه نایب
مغاش و معاد شرط اند و اسطر انبش نموده باشد
و فرستادن نبی لطیف است چنانکه قبل ازین گفت
بسیر حق تعالی واجب باشد که نبی را امال و ترا
بر وجهی که اهل هیچ عصری و مردم هیچ دوری
بی نبی نباشند که ایشان را بشریت او عمل یابد کرد

و اینکه

۷۷
و اینکه حق تعالی فرموده و ما من امه الا ولانذ
بین یعنی نبوده هیچ امتی که در میان ایشان بیم
گشته نبوده که ایشان را از همیان بیم داده اند
باین معنی دارد و معجزه آن فعل است که بواسطه آن
خشم را ذلیل نماید کرد و موافق مطلوب باشد
و مقارن دعوی آن فعل شریف باشد مثل دعوی
نبوت و تقید آن که موافق مطلوب باشد آنست
که از معجزه کذاب اب و ضوط پیدا نکند که برای
درختان زمین نماید و روشنند برای مردم و حق
که بهر یختند خشک میشد و این خشک شدن
درختان باب و سوی او اگر چه خارج عادت بود
غایت موافق مطلوب بود و تقید بآنکه مقارن
دعوی باشد باینراست که ضیق ظاهر شود میان
کرامات که از اولیا بوجود و میان معجزه که از آنها
مقارن دعوی نباشد و بیاید دانست که کرامات
اولیا چنانچه چنانچه اصفین بر خیاقت است اینست
در یک چشم زدن نزد سلیمان علیه السلام حاضر

ثلاث و چنانچه ان برای حضرت مریم هم از
 انواع الطعمه حاضر شد چنانچه نص قرآن مجید
 بر هر دو شاهد است و از حضرت زینب معصومین
 علیه السلام حواری عادت بیرون از حد ثمان
 مشاهده شد چنانچه برای ضبط آن کتب طول
 نوشتند **مقصد دوم** در طریق شناختن
 نبی علی السلام و آن بجزو است زیرا که نبی دعوی
 نبوت میکند که حق تعالی را فرستاده است بخلاف
 که احکام الهی باینان رسانم و اینان را ارشاد کنم
 و مقارن افعال بجزو بیاورد و آن بجزو دلالت نموده
 کرد که حق تعالی تصدیق او کرد چه بجزو چون
 خارق عادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجزو
 خود مصدقان نشود بلکه بتائید و تقویت حق
 تعالی تواند بود و چون حق قلل عالم تعاد را
 نسبت به جمیع ممکنات پس عالم برده باشد باینکه دعوی
 نبوت کرده و در خیال بجزو بردست او ظاهر شد
 پس اظهار بجزو دلالت که تصدیق او کرده و آورده

دعوی خود صادق است چه اگر اگر کاذب باشد
 او و تصدیق او قبیح خواهد بود و قبیح بر حق تعالی
 محال است پس بجزو دلیل صدق نبی باشد و هر مطلق
مقصد سیم در اثبات نبوت حضرت شیده
 و خاتم مکنونات ابی القاسم محمد الصلی علی الله
 و آله و سلم بدانکه بتوان ثابت شد که چون آنحضرت
 دعوی نبوت کردند مقارن دعوی خود مکرر
 اظهار بجزو فرمودند مانند شق قمر و روان شدن
 آب ماری از انکشان مبارک آنحضرت و امثال
 آن که از حیرت شمار بیرونست و نیز قرآن مجید که آنحضرت
 آورد مانند بجزو است از برای آنکه در آن زمان
 صحای عرب بسیار بودند و اگر بآن حضرت در
 مقام عباد بودند و در مقام مجاری له با آنحضرت
 در می آمدند و آنحضرت میفرمودند که اگر شما را
 نبوت من شک هست و اینچنین بر شما میخوانم از
 کلام الهی بجزو آید پس شما نیز مثل این کلامی بیاورید
 چنانکه حق بجهان میفرماید و آن کتم فی ربی ثبات

نزله اهل عبدنا فاقوا بسوق من شانه یعنی اگر شما
 شکوایانند در آنچه ما به سینه خود فرستادیم پس
 یارید سوره شان و جماعت کفار عارضه بقرآن
 نکردند و اختیار حرب نکردند پس معلوم شد که
 "اجتماع فحشا با وجود کثرت ایشان از عارضه
 قرآن عاجز بود و پس مجزه باشند و هوالمطلوب
مقصود چهارم در عصمت انبیاء علیهم السلام
 حق است که از انبیاء هرگز کتاب سرزند نه مغیره
 و نه کبره نه قبل از بلوغ و نه بعد از بلوغ نه بعد از
 بهر چند دلیل اولی آنکه بی واسطه است نیاید
 حق تعالی و نیز که احکام الهی از او فرایند و نیاید
 بر اخبار او یقین بدانند که حکم الهی را افعال عباد
 چیست پس اگر نبی معصوم باشد عقل جایز نخواهد
 داشت که شاید در احکام او تخلفی و تغییر
 در رو و مطابق و حتی باین نکند چه کسی که یکگاه
 اندر سرزند زیاده هم جایز است که از او بوجود
 آید پس آنچه عرض حق تعالی است از نبوت انبیاء است

شود

شود و این باطل است پس لازم باشد که انبیاء معصوم
 باشند و هوالمطلوب دلیل دوم آنکه هیچ حکام
 بر امت و پیغمبری یافت پس اگر از انکه از حق
 الید است و الا قدم باشند که او را از ان حق کند چه
 نمیکنند و اجبت بر تمام امت پس بود را خیال
 محکوم و معلوم است برده باشد و این موضوع
 میشود که نبی را امر به حکومت و پیشوایی نمایند
 و این نیز منافق عرض از نبوت دلیل سوم
 آنکه بعد ازین ثابت خدا هم کرده که ملائکه معصوم
 پس انبیاء که از ملائکه افضلند بطریق اولی که معصوم
 باشند و هوالمطلوب دلیل چهارم آنکه چون
 حضرت باری تعالی حضرت ابراهیم علی نبیا
 و علیکم گفت که انا جاعلک للناس اماما یعنی
 میکنم از تو امام و پیشوای مردمان حضرت
 ابراهیم علی نبیا و علیکم گفت که انا ذریه من
 کیم این حال خواهد داشت حق سبحانه و تعالی
 فرمود لانیال عهدی الظالمین یعنی عهد من که

آن نبوت کائنات است بطالمان میسرید ظالم
و استحقاق عهد من نیت که او پیشوای
خلایق سانم و غیر معصوم که مقصدی امن
معاصر شده ظالم است بر نفس خود پس محقق نبوت
نباشد پس بی رامعصوم باید بود و هو المطلب
و مخالفان راه دین و مخالفان مذهب سپین
انباران از جمیع کناهان عداوت و هو المعصوم
پیدا شد بلکه بعضی از ایشان کلاه بهر جای
می دارند و بعضی عید بعد قبل از نبوت جایز شده
اند و بعضی غیره بعد از نبوت جایز داشتند و
مستند جمیع اقاظم آیات قرآن مجید است
مثل فَعَمِيَ اَدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثم اجابته ربه فتا
عليه وهدي فَعَمِيَ غاصی شد ادم پروردگار خود
پس از راه راست بیرون رفت باز حق تعالی او را
برگزید و حق بجا آورد کرد و است یافت و
عیسان و استاد عیسان و عوایت و نسبت قبول
توبه و محمد و هدایت دلیل عدم عصمت از جمعا

گویم

جواب گوئیم که چون بدلیل عقلی و نقلی ثابت شد که
بنی رامعصوم باید بود پس این آیات را تاویل
میکنیم با آنکه مراد از عیسان کردن فعل مکرر است
یا از او را عید از انبیا فعل مکرر و عظیم است
واقعه نه حسانات الابرار نیست القیر بر سید
استعاره و تشبیه از عیسان گفت و تنزه از ان
انان را تو بر گفت شهادت دوم آنکه چون حضرت
ابراهم علی نبینا و علی السلام چهار انگشت و یک
پنجه را شکست جماعت کفار از وی پرسیدند
که ای اقربان کار کرده جواب با ایشان گفت که بل
فعله کبریه یعنی بلکه بن دگرترین شان این کار
کرده و حال آنکه این سخن در نوع بر وجه معصوم
از جمیع کناه نبوده باشند جواب گوئیم که گذ
کا هو است که غرض ابراهیم علی نبینا و علی السلام
این سخن اخبار و اعلام جماعت کفار بوده باشد
و این سلم نیت چه پی می دانستند که انبیا این
کارهای اید غرض است نه ای اینانست که متفاد

الوهیت بدین دارید پس باید که شکند این
 خدای باشد که بزرگترین اینست و چون
 این بحکم حس مشاهده باطل است پس اعتقاد
 بدینها بالوحدت باطل باشد **شیخ** میگوید آنکه
 چون حضرت موسی علی نبیا و علی السلام قطعی با
 مشرت زد و گشت گفت هدا من عمل الشیطان **در آن**
 فعل او جایز نبوده چه اسناد مکرر و بر شیطان
 جایز است و میتوان گفت شیخ چهارم آنکه **در**
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود
 لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر
 یعنی فتحی که آن برای تو بفعل او دیم و سبیل است
 گناهان گذشته و آینده و این دال است
 بر آنکه از آن حضرت گناه بوجود آمده باشد **چون**
 گویم که مراد از این نیز مکرر یا ترک و طاعت
در آنکه انبیا اهل نبیا و علی
 از آنکه افضل از بچند دلیل و دلیل اول آنکه
 طبیعت تشبیه شمولیت و با از طاعت و

شغل

اشتغال ملامی و عدم اجتناب از منافی محبت
 و مراقبت عبادات و مدارست طاعات
 بخالف متغای نفس میشود و عبادت و
 حفظ نفس در بحال مریت بغایت دشوار
 و انبیا علیهم السلام و سایر معصومین که با وجود
 قوای شهودی و غصیبی از مباحات نا نهایت
 مال خود را از معاصی باز داشتند و بر ترک
 منہیات و ترک طاعات نشد باشند یعنی که
 ایشان اقرب بپیشتر خواهد بود از آنکه که از
 طاعت محبوسند و یا بطبع انهمیان نفوذ و
 ملولند دلیل دوم آنکه حق تعالی امر فرموده
 ملئکه را که سجده آدم کنند اگر افضل از ایشان
 نباشد امر کردن ایشان که سجده کنید شما کمتر از
 خود را قبیح خواهد بود چه مقدم داشتن
 منقول بر فاضل قبیح است عقل و قبح بر خدا
 تعالی محالست پس آدم افضل بوده باشد و از
 افضلیت آدم افضل بوده باشد و از افضلیت آدم

افضل جميع انبياء عليهم السلام لادم على ايدى ^{هيكس}
 قابل شده كه بعضى انبيا الله لند از ملكه و بعضى
 ديكر افضل هستند دليل سيم آنكه حق تعالى
 تعليم كرد با دم اسماء را و امر كرد او را كه ان ملكه
 سوال كند شقيقت اسماء ايشان بغير حق و بعضى ^{ند}
 حق تعالى ادم را امر كرد كه ايشان تعليم كند ^{چهارم}
 ادم ايشان را تعليم كرد ايشان بجهل و نقص خود
 كشت بپاگاه احديت و درگاه صحبت اقرار دادند
 پس ادم معلم ملائكه باشد از ايشان افضل باشد ^{پنجم}
 جهانم آنكه حق چنانچه و تعالى فرمود كه از الله
 احصوا ادم و نوح و ابراهيم و آل هود و آل
 العليلين يعنى الله تع بر كنيد ادم را و نوح را و آل
 ابراهيم و آل هود را و آل العليلان و ملكه ان جمله
 ها را بايد بر انبيا عليهم السلام حق تعالى برگزید
 نسبت ملائكه و بر ايشان مقدم داشته پس انبيا افضل
 باشند و هم المطلب بايد دانست كه چنانچه
 انبيا معصومند ملكه بين معصومند زير كه حق تعالى

در شان ايشان فرمود كه لا يعصون الله ما امرهم
 و يتبعون ما يؤمرون يعنى هر كه عياوى و نهي زند
 با چنانچه حق تعالى ايشان را بان امر كرد و ميكنند با چنانچه
 ما امرند بان و اين صريح است در همت ^{ششم}
 در آنكه خفت سيد كايان و خلافت
 موجودات محمد رسول الله عليه صلوات و
 اكمل الصلوات بعد از حق سبحانه و تعاليد
 شريف او بخواست اما اول بنا بر آنكه حق تعالى امر
 كرد حضرت رسول را عليه السلام كه بگوياي اناس الحق
 رسول الله اليكم جميعا يعنى اى مردمان رسول خدايم
 شما مرد و زن و عجم و عرب و حضرت رسول صلى الله عليه
 اله فرمود كه ما ارسلكم الا كافة الناس يعنى
 نفرستاديم ترا بجز همه او بيان و اما دعوى دوم
 بنا بر آنكه حضرت حق چنانچه و تعالى حضرت محمد
 صلى الله عليه و اله در كلام مجيد خاتم النبيين گفته
 يعنى ختم پيغمبران همه برو شده پس انحضرت بعد
 تمام انبيا باشند پس بعد از او نبى نباشد پس دين او

منسوخ نشود زیرا که نسخ شریعت پیغمبری فسخ
 و لا با را سال پیغمبر دیگر بنا آنکه اینها صد و شصت
 چهار هزارند و از ایشان سیصد و سی و هفت تن
 مریدند و کتب و صحایف است حد و چهار است
 از آن جمله صد صحیفات و چهار کتاب و از پیغمبر
 صحایف بجهاد صحیفه بر شریف پیغمبر علیه السلام
 شد و پیغمبر با دو پیغمبر تباراز شدند و پیغمبر
 با ابراهیم علیه السلام و پیغمبر موسی علیه السلام
 از قول نوره اما کتاب نوره نبوی علیه السلام
 یافت و الجلیل بعینه علیه السلام و نبی و بر او و علی
 و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و سلم **اصول چهارم** در امامت
 و در هفت مصاد است **بعضی اول** در آنکه
 است که امام معصوم برده باشد و امامت مستحق
 بر و نسبت با کلمات کتبی و نیات پیغمبر و بر
 عصمت امام چند دلالت اول آنکه امام خاکست
 یکا نمیزد و دوم در احکام دینی بر او که معصوم شمرده
 و از او کفای بر جوده آید لازم نیست در همه کس

او را از آن منع کنند باینکه نمی توانست و واجب است
 کس پس امام محکوم علیه باشد نه حکم بر امام باشد
 دلیل دوم آنکه احتیاج مکلفین بامام باینکه
 که ایشان را بطاعت نزدیک کردند و از عصیت
 کنند پس اگر امام نیز باشد عصیت یا ترک طاعت
 او را نیز مایه باید و نقل حسن در و کفیم که اگر او
 معصوم نباشد او را نیز معصوم باید و اگر او
 معصوم باشد امام او باشد نه آنکه غیر معصوم
 دلیل سوم آنکه اگر امام معصوم نباشد معصیت
 قول نبود که در احکام شرعی تغییر و تحریف
 رود و بدینجا برین و کتب پیش و حال آنکه عرض
 از نصب امام نظام اردین و سلمان مهمام شرعین است
 دلیل چهارم آنکه اطاعت امام بر کافه رعایا واجب است
 او بر عامه بر الا واجب و لا یمتنع بالاجماع جماعت
 و نیز چون امام نایب رسول است اطاعت او
 واجب بوده باشد و نیز حق تعالی فرموده الی علی
 الله و اطعوا الرسول و اوله و اولی الامر منکم یعنی اطاعت

قبل ازین و عصمت امری است خونی و غیره
خود بران مطلع تواند شد چنانچه ظاهر است
بلکه علام الغیوب بران اطلاع دارد چرا نم آ
که حق تعالی تعمیم نماید و هو المطلوب
و اما مدعای دوم آنکه عقل درست در جمیع بابها
تقدیم منقول بر فاضل و جاهل بر عالم خاص
در اجرای احکام و تدبیر قواعده شرعی شیخ
و نصب امام از جانب حق تعالی است و حق تعالی
فعل شیخ نمیکند پس تقدیم منقول بر فاضل
نمیکند پس لازم باشد که امام منصوب از جانب
حق تعالی افضل اهل زمان خود باشد و بیشتر
کلام جمید فرموده افضل الی الحق حق آن
یتبع امن لایهده الان هدی فاکم بحکون
کیف بحکون یعنی آیا آنکه راه می باید چنانچه حق
ستوار است که تابع او شوند یا کسی که نیج
حق نمی نماید مگر آنکه او را هدایت کند پس چیست
شمارا چگونگی حکم و کسید یعنی حق تعالی می باید کرد

کدام

کدام کسی که بخودی خود راه حق بخلفان نماید تا
او شدن و با او اقتدا کردن اولیست از اقتدا
بکسی که در هدایت یافتن راه حق محتاج به دیگران
باشد و این دال است بر آنکه یا وجود فاضل تابع
منقول شدن و اقتدا با او کردن شیخ است و حق
سجانه و تبع بان را خویش و هو المطلوب
در آنکه امام بحق و نایب
مطابق حضرت سید الکایات ابی القاسم محمد
المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فی واسطه و فی
امام متقیان و امیر مؤمنان ابوالحسن علی بن
ابیطالب علیه السلام بچند دلیل اول آنکه قبل
این ثابت شد که امام لازم است که معصوم باشد
و یقین است که پیشوایان از باب تفاق و سروا
صحاب شفاق بکفویت برستی و بدواج طبعی
شرک مشغول بودند پس اما لایق خطایست
و مرتبه خلافت نبوده باشند پس بیشتر حق
بلا فصل لیدر المومنین علیه السلام باشد و هو المطلوب

دلایل دوم آنکه اجماع محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و سلم واقع شده که نفس بر خلافت غیاث
 المؤمنین علی علیه السلام واقع شده و از این اثبات
 بیشتر معلوم شد که واجب است که نفس بر خلافت
 واقع شود باشد بواسطه آنکه نصب امام واجب
 که انجانب الله تعالی بوده باشد و این بنص معلوم
 تواند پس نفس بر خلافت لازم است که در مقام
 امیر المؤمنین علی علیه السلام واقع شده باشد پس
 امام منصوص بر خلافت باشد بغیر از علی بن
 ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب دلیل سوم
 بیشتر معلوم شد که امام لازم است که از شیعیان
 حق تعالی منصوص باشد زیرا که نصب امام
 بر حق سبحانه و تعالی واجبست و جمعی که در زمان
 امیر المؤمنین علی علیه السلام دعوی خلافت کردند
 هیچ یک از انجانب حق تعالی منصوص نبودند
 باجماع استخیر مخالفان را مدین حق نیز بدین
 نصب امامت موافقت و میکنند که خلافت

مستحکم

جماعت نصیحتی تعالی بود بلکه بواسطه محو
 عامه ناس بود پس انانی که خدای تعالی او را
 نصب کرده باشد بغیر از امیر المؤمنین علی
 من رب العالمین نباشد و هو المطلوب دلیل
 چهارم آنکه از اثبات سابقه معلوم شد که
 امام باید که افضل اهل زمان خود باشد و پیوسته
 امیر المؤمنین علی علیه السلام هیچکس افضل از او
 خود نبوده بعد از حضرت رسالت پیاده از او که
 بصحت رسیده که آنحضرت فرمود که انان علی بن
 ابی طالب و احد یقین من و علی از یکدیگر برتر نیستند
 حضرت محمد از تمام است افضل بود حضرت
 المؤمنین علی علیه السلام که از نوزده آنحضرت مخلوق
 شده افضل باشد از جمیع است پس با وجود آنحضرت
 دیگر بر استحقاق خلافت نبوده باشد و هو المطلوب
 دلیل پنجم آنکه بصحت رسیده که چون سارعه
 میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و میان
 نصاری واقع شد حق تعالی امر کرد حضرت

پیغمبر را علیه الصلوة والسلام که مباحه کند و قل
تعالی نزع ابناءنا و اولادناکم و نساءنا و اولادناکم و
افئتنا و انفسکم ثم نبهّل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین یعنی بگو یا محمد با نصاری که بیایند تا
خوابیم ما پس از آن خود را و شما پس از خود را
و ما را از خود را و شما را از خود را و ما را از خود را
خود را و شما را از خود را یعنی آنکه حکم نفس را
داد بعد از آن مباحه کنیم و از خدا تعالی طلب کنیم
لعنة کذا را که در روایح گوید و حجاب باطل است
باشد و مفسدان معنی القول متفقند که مراد
از ابناء و اولاد حسن و امام حسین علیهما السلام
و مراد از نساء حضرت خیمه النساء علیها السلام
و مراد از انفس حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
طالب علی السلام پس پیغمبر از جناب الله تعالی
مأمو شد که او را نصوح و خود را و شما را
بر هذا بابا یا آنکه حضرت مرثیه از جمیع
تأفیل السیر امیر المومنین علی علیه السلام

مهرت

حضرت پیغمبر است نیز از جمیع است متصدی با
پس با وجود او دیگر بر امتصدی است خلافت
شدن همان حال دارد که با وجود حضرت محمد
صلوات الله علیه دیگر عی نبوت بوده باشد و نبوت
بر آن حضرت جوید چنانکه از مدعی کراه و مضل خلافت
باشد متصدی است خلافت پس سوا امیر المومنین
علیه السلام کراه و مضل خلافت خواهد بود و دلیل
ششم آنکه بجهت رسیدن و نیز اصل سبب قبول
دارند و در کتب معتبره نزد ایشان مذکور است
که در وصف بر بیان بر هم حقه آن برای حضرت
نبوی ص و آوردند حضرت فرمود که اللهم
ایقنی بأحب خلقک الیک و الی رسولک اکملهم
هذا الطهر یعنی برسان پس آنکس را که نزد تو
و رسول تو دوستتر باشد از جمیع خلق دین
حال حضرت امیر المومنین علی علیه السلام آمد و
اذن طلبید که نزد حضرت پیغمبر و جانشینان
آنکه مخوات کد این کرامت است

معنی

بوده باشد عذر گفت که حضرت رسول الله
 بهمی مشغول است حضرت امیر المومنین علی
 باز گفت و نوبت دیگر آمد آن همان عذر گفت
 نوبت سیم که حضرت امیر المومنین علی آمد و
 اذن طلبید حضرت سالنجاه صلی الله علیه و آله
 و سلم آواز باران را حضرت را شنید فرمود که
 ادخل یا ابی الحسن یا ابی طالب یعنی داخل شو یا ابی
 سبب دیگر آمد و نوبت بود حضرت امیر المومنین
 علی علیه السلام گفت این نوبت سیم است که آمده و آن
 عذر خواست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که ای انس ترا چه برین داشت که ترغی
 علی را علیه السلام عذر گفتی آنرا گفت که خواستم آن مرد را
 که از حق تعالی طلب فرمود بدین شخصی از انصار باشد
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 کسی قوم خود را دوست دارد و مستبدارند اما در میان انصار
 کسی بهتر از علی است یا آن مهاجرین کسی است
 افضل او حدیث را احمد محمد بن مسلم ابی نعیم

و صاحب شایسته و نافع و مسلم بن کلبان
 جعفر بن عباس و قتاده و سیدی و عبدالله بن
 و عبدالله بن سلیمان نقل کرده اند و این حدیث
 صحیح است که امیر المومنین علی علیه السلام
 الغالبین از جمیع بندگان مقرب است و از جمیع
 صحابه افضل است پس با وجود او دیگر اختلاف
 و امتیاز نمی بود و در غایت فتح و خراج بود و
 حق تعالی بجمع رخصت است پس خلافت دیگر
 با وجود حضرت امیر از جهالت و غنا باشد
 دلیل هفتم آنکه مفسران بلکه جمیع علمای استفقده
 بر آنکه چون امیر المومنین علی علیه السلام در زمان
 انکساری تصدیق فرمود این آیه نازل شد انا ویکم
الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم را کعبون یعنی نیت
 شما سر الله تعالی پیچید و انکساری که ایمان دارند
 یعنی اعدایان با ی می دارند و زکوة می دهند
 حال آنکه ایشان در کوفه بودند و مراد از ان با تعلق

علی امیرالمومنین علیه السلام و مراد از وی
 اولی تصرفات علیه السلام می بیند ولی کل بیرون
 جدات یعنی اولی تصرفات بخندلین علیه السلام که در شرح
 در آنکه اولی تصرفات را رسول سلیمان و حاکم مطلق
 بر کافه مومنین بعد از حضرت عزت جلیت غلظت
 و بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم
 امیرالمومنین علی علیه السلام است و چنانچه در زمان
 حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلم اولی تصرف
 در امور مسلمین بود یعنی تصرف حضرت رسول الله
 علیه الصلوة والسلام در اموال مسلمین و مصالحات
 ایشان و غیر آن مقدم است بر تصرفات مسلمین در
 اموال و احوال خود بمقتضای کلام ملک علام الکلام
 اطیب المومنین من انفسهم بعد از وفات آنحضرت
 امیرالمومنین علی علیه السلام حکم رب العالمین اولی تصرف
 در امور کافه مسلمین است و هم المملوک و ثقیلی
 در تقبیل ایام روایت کرده اند از ابی ذر غفاری که
 گفت ما را پیشین با حضرت رسول صلوٰة الله علیه

و الله اعلم سیدنا علیه السلام ما کامه سایل محمد در آمدن و
 کرد هیچکس از جواب ندان سایل روحیانی
 آسمان کرد و گفت با رخدا یا کوا یا شکره در مسجد
 تو سوال کردم کسی مرا چیزی نداد در خیال امیر
 المومنین علی علیه السلام در رکوع بود اشارت فرمود
 بنحصر دست خود بجواب سایل و خام در رو بود
 پس سایل خاتم انحصار مبارک آنحضرت بیرون
 آورد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شانه
 کردند چون از نماز فارغ شدند روحیانی آسمان
 کرد گفته اند کلامی که مضمونش این بود که یا خدایا
 موی از تو طلب کرد و گفت ربنا شمس و صول
 و یسر لاری و احل عقد من لسانی یقفوا
 قول و اجعل لی و ذری من اهل هارون اخی
 اشد دبد اذری و اشر که فی لاری پس با و کلامی
 ناطق فرستادی و گفتی شند عضدک خیار
 و جعلتک سلطانا فلا یصلون الیک ابائنا
 یا رخدا یا من محمد پیغمبر تو و کنیده تو پس گفتا

پسندید و کار مرا آسان کرد آن و کسی مرا که از حق
 من باشد و نیز من کردن یعنی علی و ابی طالب
 مرا قوی کرد آن ابو تراب رحمت الله علیه گفته که من
 حضرت رسول الله علیه و آله دعا خود تمام
 نکرده بود که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت بخوان
 ای محمد حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که
چهره جبرئیل خوانم جبرئیل علیه السلام گفت که بخوان
انا ولیکم الله و رسول الله و الذین امنوا تا آخر این
 این دعایت کافی الهادیست هیچ است در آنکه خلیفه
 حضرت رسول الله علیه و آله و سلم بلا فصل
 بغیر از امیر المومنین علی علیه السلام نیست و هر
 المطلوب دلیل هفتم آنکه بجهت رسیدن و احیای
 جنین در مستند خود آورد که حضرت رسول
 الله صلوات الله علیه و آله و سلم قبلاً فریاد گفت
تلقوا و اربعین علیکم رجلاً مثل نفسی یغریب
اذا فکم نارکم و ایاخذون اسوالکم یعنی اسلام
می آورید یا آنکه بنویسم شما را در کتب شریف

تا که در نماز

تا که در نماز شما بنند و اطفال شما را ببرند و این
 ثنای است اند بعد از آن دست امیر المومنین علی علیه
 گرفت و گفت هذه اهو هذا هو چو حضرت
 رسول الله علیه و آله درین حدیث صحیح تصریح
 گفته اند که امیر المومنین علیه السلام مثل من است
 پس با وجود آنحضرت دیگر باید پیشوا را در حق
 کردن و مقتدای کافه مسلمانان نمودن بآیه خداوند
 و غایت جهات الهیه بود دلیل هفتم آنکه بجهت
 رسیدن بلکه بقوات انجیل که حضرت رسول الله
 علیه و آله و سلم فرموده که من بعد از من صاحب دو کس
 دو کس را با هم برانمیزد و اینست در امیر المومنین علی
 این امر ظاهر شد حضرت رسول الله علیه و آله
 بعد از آن خطاب کرد یا امیر المومنین علیه السلام
 و گفت بحق آنکسی که بر اینست دانست که تا خبر
 در کار تو نکرده ام الا این برای آنکه خود میخواهم
 که ترا یا خود مرا در کم و تو نسبت من بجای خودی
 نسبت نموی الا آنکه بعد از من پیغمبری نیست و تو

ع

و محکم را با امیر المومنین
علیه السلام می دانستند

برادر منی و عیادت منی و این حدیث دلالت بر آن
 می کند
 که آن اصحاب هیچکس از مرتبه نبوت که رسول خدا
 الله علیه و آله او را با امیر المؤمنین علیه السلام برادر
 سازد پس امیر المؤمنین افضل از جمیع صحابه است
 بلکه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از
 کافه خلافت افضل باشد و معلوم شد قبل از این که
 تقدم مفصول بر فاضل فتح است و حق تعالی بدان
 راضی نیست پس با وجود امیر المؤمنین علیه السلام دیگر
 مرتکب امر خلاف شد فخریت در حیات قبح دلیل
 دهم آنکه بجهت رسیدن بود در مناقب اخص و ادر
 که یکی از علای معتبره تافعات مذکور است که حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در هیچ
 بدنه انتمی پسندم شنیدم که سه بار در باره
 امیر المؤمنین علیه السلام خطاب است که ائمه امامان
 و سیدالسلین و قاید المجتبین الاجاب النعم
 یعنی امیر المؤمنین علیه السلام امام همه مستقیان است و
 عزت جمیع مسلمانان و رهبری برکنید کاف

بسوی جناب نعيم و اين حديث صحيح است در امانت
 امیر المؤمنین عزت بکافه مستقیان و تمام
 مسلمانان دلیل یازدهم آنکه بجهت رسیدن در دنیا
 اخطبه بنی اورد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 بان و محابیر المؤمنین هم گرفت و گفت هذا امیر المؤمنین
 و قاتل کفره من غیره و محمد و اول مرشدی
 بر من جمیع احوال است یعنی نیکوکار و الف لام از برای
 استغراق است چنانچه در علم اصول عبره قرار
 یافته که جمیع معرف باللام دال بر استغراق و عموم
 است پس مضمون این حدیث صحیح است امیر المؤمنین
 امیر و پیشوای نیکوکاران است و اهد بود دلیل
 دوازدهم آنکه بعقل و نقل ثبوت یافته که شفقت
 و رافت حضرت عزت جلت عظمت در باره
 عباد و هدایت ایشان راه مبداء و معاد بصلاح
 معاش و ارشاد بغایت چنانچه در چندین
 مواضع از کتب مجید فرموده که ان الله رؤف
 بالعباد دلیل گال رافت و هدایت شفقت در باره

حضرت عزت با کافه بندگان خود آنکه در کمال
جزویات احوال و افعال ایشان احوال جاری شد
چنانچه قاعده نور و هادی و شارب کفر و
مناسک حج و کیفیت دفن ائمه و امثال آن از
اسرار و بایدهای تمام و الکمال بران رسول بمثال
بفصیل و اعلام بندگان خود کرده چنانچه بر کمال
امام ظاهر و باهر گشته تعیین است که تعیین خلیفه
برای رسول که بعد از وفات او ضبط شریعت
و حق قول بعد دین و ملت نماید از توفیق و محال
و امثال آن محافظت شریعت مطهر نماید چنانچه
مرتبه اقامت از جزویات مذکور و چون حضرت
باری تعالی در آن امور جزو و احوال جاری ندانسته بگویند
در مثل این امر خطیر که اعظم ارکان دین است
چنین شریعت احوال فرماید پس بنیاد است که حضرت
باب عزرا بعد تعیین خلیفه که حاکم باشد بر تمام خلیفه
کرده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیتین را
و حق فرستاده و احاطت انعقاد یافته که در حق

خلافت

۴۲

خلافت و ائمه در باره بنیاد امیر المومنین علی
علیه السلام واقع شده و اگر واقع میشد البته خبر
یست میرسد باعث بر نقل بیانات و مانع
اصلاح بنیت و حال آنکه هیچکس از موافق و مخالف
نقل نکرده که بعد خلافت بنیاد امیر المومنین علی
علیه السلام واقع شده باشد پس بنیت که آن نفر در
شان امیر المومنین علی علیه السلام واقع شده پس آنحضرت
بحکم نفس حضرت عزت و بر تعیین حضرت رسالت
خلیفه و امام باشد و هو المطلوب دلیل برین هم
حق تعالی در کلام مجز نظام فرموده ایوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز بحکم آنکه
دین شما را و نعمت خود بر شما تمام ساختم و ظاهر است که
کمال دین میان تمام اسرار است که بر خلائق واجب است
یا احرام و احاطت انعقاد یافته بر آنکه بنیت امام
و شناختن خلیفه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آیت
پس بحکم نصایر کرم معلوم شد که باری تعالی تعیین
خلیفه را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آیت کرده

باشد

و نفس برخلاف او واقع شد که اگر فساد باشد
 اكمال امر چنين نباشد و اجماع امت بر آنکه نفس
 خلاف غير ائمه المومنين علي السلام واقع نشود
 پس خلافت حضرت محكم نص جناب رسول خدا
 و واضح كشته و هو المطلوب دليل چهارم آنكه
 عادات بني ادم و ملا حظ طبايع خلق عالم
 عقلا را معلوم ميشود كه هرگاه انسان جاهلي
 فاجر و سلفاقي قاهر باشد كه اينها را از ظلم غيب
 و اتباع شهوات هماره كتاب ~~مستتر~~ و اكثر
 اديان را دايه غلبه بر بني نوع بر وجه بوده ظلم
 و تعدي و بيم داري و غارت اموال و قتل
 نفوس بغير حق خواهد شد و اين سبب انواع
 هرج و مرج در انتظام عالم و خلل سلسله بني ادم
 ميشود و يقين است كه حق تعالي باین فساد را
 نيت چنانچه ميفرمايد كه ان الله لا يحب الفساق
 پس بر حق تعالي واجب است كه دفع فساد نمايد
 بحكم عادت نديشود الا آنكه در هر زمان حكومت

خود

و ديكت

و رياست بني ادم بخصم نفوذ خود كه انجا ده
 صلاح و طريق فلاح اصلا و قدم اراده ميرون
 نهند و مقتضاي شريف زمان ضبط سلك عقل
 و معاد كاندعباد نمايد چنين كسي امامت پس اكر
 حق سبحانه و تعالي را بدي هر زمان تعيين امام نكند
 فساد را خي باشد و حال آنكه فساد قبيح است و رضا
 بغير حق تعالي محال است پس يقين است كه تعيين
 و خليفه بعد از حضرت رسول صلي الله عليه و آله
 و سلم كرده يقين است كه عيما را ائمه المومنين نكرده
 بحكم اجماع است پس امام شيعين واجب الطاعات
 جناب حق تعالي ائمه المومنين علي باشد علي السلام و هو
 المطلوب دليل پانزدهم آنكه بجهت رسيدن بلكه بغير
 اجلايد چنانچه موفقي و مخالفت در كتب معتبره
 با ايند متعدد ذكر كرده اند چون حضرت رسول
 صلي الله عليه و آله بعد از خم رسيدن منبري ساخت
 سلمان را جاع كرده دست ائمه المومنين علي السلام
 گرفت و خطاب كرد سلمان بركعت كه الت اوك

مدرع

در
 بگویند نفسکم یعنی ایمن اول نیستیم بمهمات شما از شما
 بمهمات خود گفتند بکلی ای رسول الله بعد از آن حضرت
 فرموده که من گفتم مولا خدا علی مولا الله و آل
 من و الاده و عاده من عاده و انصر من نصره و اخذ
 من اخذ که یعنی هر کس را که من مولا بودم او مولا
 بتصرف بودم در کار پس این علی مولا ای اوست
 بار خدا یادوست دار از آنکه علی را دوست دارد و
 دشمن دار از آنکه علی را دشمن دارد و یاری کو از آن
 که یاری کرد با او و خواست از آنکه او را خوار دارد
 و این حدیث صحیح صحیح است در آنکه حضرت رسالت
 علیه افضل الصلوات بنصره صحیح که اصلا قابل شبهه
 و شک نبوده اسیر المؤمنین مولا ای جمیع مسلمانان
 دلیل ثانیه هم آنکه بقوات رسید که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله با اسیر المؤمنین علی علیه السلام گفتند که
 انت بنی من بعد هرون من موی علی الا انه لا ینت بعد
 یعنی بنی بنی من چنانکه هرون بنی بنی بنی
 الا آنکه بعد از من پیغمبری نیست یعنی آن بعد از من

پیغمبری میشود تو پیغمبری و این است استقامت
 که هر حال که هرون را بود نسبت ببنی بنی
 علی السلام اسیر المؤمنین را علیه السلام نسبت با حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم همان حال خواهد بود و هر وقت
 موی موی بودی واسطه چنانچه نص کلام مجید برین
 شاهد است بفرمایند المؤمنین علی خلیفه رسول الله
 صلوات الله علیه و العلیات فی و سلم و هر المطلب
 دلیل هفتم آنکه بصحت رسید و خطیب خواند
 در مناقب خود نقل کرده از سلمان فارسی رحمه الله
 که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که گفتم
 انما علی نقیض یأمر به الله عز وجل منطلق این صحیح
 ذلك النود بعد سه قبل ان یخلق ادم بار بع عشر
 الف عام فلما خلق الله ادم رکب ذلك النود فی صلبه
 فلم تلک فی شری واحد حق اقره فی صلب عبد المطلب
 بخبر و انما وجوز علی یعنی بودم من و علی یکو
 بدو گاه حق تعالی که آن نود تسبیح و تقدیر بار حق
 میگردید پس از آنکه ادم مخلوق شد پنجاه هزار

سال چو حق تعالی ادم را آفرید آن نور را در
 ادم تنگ کرد پس همیشه با هم بودیم تا آنکه از حب
 عبد المطلب از یکدیگر جدا شدیم پس بجز آن نور
 من و جن دیگر علی و بر اباب هوش و دانش و
 بر اصحاب فم و پیش ظاهر و هویدا است که کسی
 که این قرب و مترل و اتصال و یکا با حضرت
 رسول صلوات الله علیه و آله باشد بعد از رسول
 هیچکس از او افضل و شرف تر نخواهد بود پس
 خلیفه بی واسطه حضرت بعثت از امیر المومنین
 علیه السلام کسی دیگر نتواند دلیل هر دو هم آنکه بطریق
 متعدده و اسانید معتبره نزد موافق و مخالف
 وارد شده که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله
 بحضورت فاطمه خدیجه الفاضله صلوات الله علیها آمده ^{گفت}
 که ان الله تعالىطلع الى الاضواء فاعلمنا
 منها رجلا احدهما ابوك والاخر بعلک یعنی
 حق سبحانه و تعالی عالم شمل و دانش کامل گردان
 برداشت تمام اهل ارض از ایشان و مرد را برگزید

یکی از آن

یکی از آن دو پدید رفت و دیگری شوهر تو بود این
 حدیث صحیح صریح است و آنکه بعد از حضرت محمد
 صلی الله علیه و آله هیچکس افضل و اکمل از امیر المومنین
 نباشد چنانکه آمد که آنحضرت از جمیع انبیاء غیر از
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل باشد قبل ازین
 بلا یل و اضحی ثابت شد که انبیاء علیهم السلام از
 ملائکه افضلند پس امیر المومنین علی علیه السلام از
 ملائکه نیز افضل باشد و هو المطلب دلیل بود
 آنکه بعثت رسید و پیغمبر در کتاب فضایل
 الصحابه نقل کرد که حضرت رسول صلوات الله ^{علیه و آله}
 گفت که من ارا دانینظر الى ادم فی عمله و الى
 نوح فی تقوی و الى ابراهیم فی سلو و الى موسی
 فی هیئت و لا اعلم فی عبادته فلینظر المعلن
 انی طالب یعنی هر که خواهد که نظر کند با ادم باعتبار
 علم و دانش او و نوح باعتبار تقوی او و ابراهیم
 باعتبار حلم او و موسی باعتبار هیبت او و پیغمبر
 باعتبار عبادت او پس نظر کند بعلی بن ابیطالب

لا عم

و این حدیث صریح است در آنکه امیر المومنین علی
 علیه السلام در صفات کمال و جلال و جلال
 با چند پیغمبر و اولی العزم که افضل انبیا اند است
 و یقینست که غیر معصوم در فضل با چند معصوم
 مساوی نتواند بود پس حضرت امیر المومنین
 علیه السلام افضل باشد و با امانت و خلافت اولی
 و الباقی باشد چنانچه از انفرادی دلایل سابقه معلوم
 شد و هو المطلوب دلیل بیستم آنکه بعضی
 و این معاذ در کتاب مناقب بطریق مقدمه ذکر
 کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود
 که و ان مکة علی بن ابی طالب ان سائر الملک کما یقولها
مع علی لانها لم یعبد الا الله قطیر من نبی
 یخطب عنی و فرشته که موکلند بر امیر المومنین
 علی بن ابی طالب میکنند بر فرشته تا بواسطه آنکه با آن
 نیک که هرگز بد رکاء حق تعالی نبردند از وی
 علی که در رضای حق بوده باشد و این
 صریح است در آنکه امیر المومنین علی علیه السلام

ان م

فقر

افضل از باقی صحابه زیرا که فرشتگان او برین
 عهد کس نمیکنند و نیز دلیل بر عصمت آن
 حضرت چه اگر معصوم نبودی از و کناهی
 بر جود اندی و در آن رضای حق نبودی و
 این مخالف صریح حدیث است اینست دلایل و
 و بر این لایحه که دلالت میکند بر آنکه امیر
 المومنین علی علیه السلام افضل خلیفه و یای حضرت
 رسول الله است مقصد چهارم در اثبات طلب
 خلافت و رسای از باب خاق و برین دلیل است
 اول آنکه قبل ازین بنیوت پیوست که شرط امام
 و خلیفه عصمت است و با اتفاق جمیع است هیچ
 از آن معصوم نبودند چه هر یک سالطنت بر دنیا
 و بد رکاء حق تعالی شریک آوردند و بغاهی
 و قبال مشغول بودند پس خلافت الهی بخص
 جلال و بطالت باشد و دلیل واضح بر آنکه خلیفه
 بر حق رسول اقی باید که از همه کناهان پاک و نیک
 باشد آنست که چون حضرت عزت خطاب کردید آنکه

که میخواهم که در زمین خلیفه تعیین کنیم که مراد از
 آدم بوده ملائکه که معصوم اند از کذب و خطا
 گفتند که چون از فرزندان او فسادها ظاهر
 خواهد آمد و خون ناحق خواهد ریخت حکمت
 چیست که او را خلیفه میارزید و این صریح است
 که خلیفه الله خود باید که از فساد منزه باشد
 و هو المطلوب دلیل دوم آنکه قبل ازین ثابت شد که
 نص در امامت شرط است یعنی لازم است که امام
 بر نص خدا و رسول صلی الله علیه و آله لازم باشد و
 نص بر هیچ یک از آنها واقع نشده باجماع صحابه
 و ائمه و متفقند بر آنکه نص بر خلافت
 اصلا واقع نشده و نیز
 مخالفان معلوم شد که
 آنها در هر عصر و در امتحان منافق اهل
 بیت نبی علم السلام بسیار میگویند و در
 افتخار و ترویج آن مذاهب باطله جهد مینمایند
 و مع هذا نصوحی که در بار اهل بیت علم السلام

واقع شده از حین ثمان پیر و دست بر آوردن
 بار خلافت مخالفان چیزی واقع میشد البته
 بر ذلالت جاری میشد پس یقین شد که نص
 واقع نشد دلیل سوم آنکه قبل ازین ثابت شد که
 خلیفه را لازم است که افضل اهل زمان خود باشد
 و انتقامت اخیال نداشته اند زیرا که بدلائل شری
 امیر المؤمنین علی السلام افضل و اکمل اهل زمان
 خود بود دلیل چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی
 در نص کلام خود فرموده است که لا ینال الهدی
 الظالمین و بعد ازین چند وجه دلیل بیان خواهیم
 کرد که اینها ظالم بودند پس خلافت و حکومت
 ایشان مثل حکومت فرعون و هامان نبی ضلالت
 خواهد بود دلیل پنجم آنکه بتوان رسید و علمای
 موافق و مخالف در کتب مشهور و غیر مشهور
 ذکر کرده اند که حضرت نبی الثقلین محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله فرمود که اونی نازک فیکم الثقلین
 ما ان تمسکم بدان تفضلوا بعدی این کتاب الله

و معتقد یعنی تحقیق که من بیکدام در میان
 شما که حق و انصاف باشد چیزی را که اگر شما
 دست بان نپسند ساز اطاعت آن نیز مجبورند
 بعد از آن که فتنه و انحراف قرآن مجید است
 و عترة من پس بقتضای حرف شریک هر که متا
 احکام و افعال ایشان نمایند از حق و کمال و حق
 و از فرق و رویا همان مطرود خواهد بود
 بتوان بسیار و متبع آثار بر کافه خلایق و جمله
 مخالفان و موافقان ظاهر است یا هر که از اعدای
 دین محمدی و ضایع کنندگان ملت احمدی یعنی
 فلان و فلان متابعت عترة طاهره و اطاعت
 ذریه مطهره تابع و متقاد ایشان باشند در حکم
 نص حدیث نبوی آن ملائین از اهل صلات و
 جهالت باشند پس ایشانرا اصلا تحقیق نجس
 علی المراتب خلاف و امانت نباشد دلیل ششم
 آنکه حضرت ملک متعال فرمود که افرینید
 الی الحق ان تتبع من لا یهدی الا ان یهدی فالکلم

احق

کوتاه

کیف تخفون یعنی آنکس که راه نماید بسوی حق عزوجل
 ثابت که تابع او باید بود و اطاعت او باید نمود
 و یا آنکس که خود راه حق نمی یابد بلکه دیگری
 او را راه نماید پس چیست شمار و چگونه حکم میکند
 و طاهرات که این عبارت را در استقامات
 چه هیچ امری بر حق تعالی پوشیده نیست بلکه هر
 انهار و ظهور هر که است که اصلا جای شک و
 شبهه نیست که آنکس که خود راه نماید خلایق را
 بر آن نجات برساند این را از آن مملکات سزاوارتر
 با تابع خلایق از آنکه پیروی طالبان راه نجات
 باشد از آنکس که محتاج دیگران باشد که حل مشکل
 او نمایند و او را از ورطه شبهات و مهالک معاطات
 بیرون آورند پس ایرادیه دلالت کند بر آنکه لادم
 است که خلیفه نبی مکرم و امام نبی باید که عالم این
 در امور دینی و مطالب یقینیه و وجوه کافله و کما
 باشد که مدد غیری حل و عقد مهم کافه
 امام موافق احکام ملک عظام تواند نمود و توان رسید

در آن مکان هاوی که گاهی و در دمان با دیده رو
 در احکام دین خطبه بسیار از ایشان سر میزد
 و بر پیغمبر اعلام دیگران گاه مراجعت میکردند
 و گاه نمیکردند چنانچه جهت رسیدن که در
 هشت دوسرع عن خطا کرد و حکمی مخالف
 شرع جاری ساخت حضرت امیر المؤمنین علی
 علیه السلام آنرا تنبیه کرد و با وجود بی خلافی و
 نا انصافی گفته لولا علی هلاک عمر **مفصل**
 در اثبات آنکه خلفاء مذکور مستحق تر هستند
 و در وی جستن آنرا با بر کافر سکین و حب
 و انزالت و مجتنب تبار کردن از جمیع مخالفان
 اهل بیت واجبیت شل عایشه و الحیر و زینره
 و معاویه و خلفای بنی امیه و بنو عباس و آنرا
 ایشان لعنة الله علیهم که دلای مخالفان اهل بیت عم
 بر او افتاد و درین حضرت محمد را صلی الله علیه
 سلم ضایع **مفصل** و دلائل بسیار است
 اول دلیلی که این شکسته را بخواند

حضرت

حضرت رسول صلوات الله علیه و الله فرمود که ای
 لایحیات الامین و لا یقضات الا کافر و یزید
 بن ابی سربید و محمد ثانی اهل بیت با تمام حکم
 بصحت این حدیث کردند و حکم عقل معلومست
 که هر که با شخصی درین مقام باشد که او را درین
 که لایق اوست نرساند و در کسی احترام و اعتنا
 که بدان سزاوارست نکوشد با آن شخص البتة دشمن
 خواهد بود چنانچه شخصی را لایق و مناسب
 که پادشاه و حاکم باشد در محل و مکان خود
 و جمعی او را از آن مرتبه بیندازند و هیچ وجه
 او را در آن منصب دخل ندهند که با او
 دشمنی کرده اند و قبل ازین معلوم شد بدلائل
 قاطعه که مستحق خلافت حضرت رسول صلوات الله
 علیه و الله بنی و سلم امیر المؤمنین علی علیه السلام و آنرا
 بنی دین و دیانت یعنی دشمنان اهل بیت غایت
 سعی و کمال جهد و جهد بجای آوردند و منع مردم را
 از تمکین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در این

۴۹

بع

خلافت نمودند چنانچه توانستند هر سیه که از کسی
 بیعت با او میکرد با او بقتال می ایستادند
 و قصد جان و مال و عرض او میکردند چنانچه
 با او میجوشید کردند و عرض ایشان از این بزرگان بود که
 است بر خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام نکرده اند
 و اطاعت او نکنند و این کمال عدالت و وفایت
 دشمنی با آنحضرت است و دلیل بر آنکه این دشمنی است
 آنست که حق بجانبی تعویذ و توبه از آن کفار را
 اعدای خود گفته خواه اهل کفر که میخواستند
 اهل کتاب مثل یهود و مسلمانان که کفار بالوجهیه الله
 تع داشتند در خدای و چون رسول و ایمان
 نمی آوردند حق تعالی ایشان را دشمن خود میگردانید
 چه لایق جلال و کبریای او نیست که در
 الوهیت غیره با او شریک باشد و هر که او را
 یا از جلال و کبریای او نکرده دشمن اوست پس
 انجماعت بی ایمان با امیر المؤمنین دشمنی بجای
 آوردند پس حکم حدیث صحیح ایشان شافق میگردند

و با جماعت محمد صلی الله علیه و آله شافق اند
 از ایشان واجبست بر لعن و توبه بدین و با
 دلیل آنکه این کینه و بغض را سیدانست که
 حضرت رسول صلوات الله علیه و آله در روز
 غدیر خم دعا فرمودند در بیان امیر المؤمنین
علیه السلام اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه و انصر من نصره و اخذ من خذله
 یعنی بار خدا یا دوست دار آنکسی را که علی را دوست
 دارد و دشمن دار آنکسی را که علی را دشمن دارد
 و یاری و نصرت ده آنکسی را که او را یاری
 دهد و مردگاری کند و خوار از آنکسی را که
 او را خوار داشته باشد و بسایر ظاهر است که
 انجماعت کینه نهایت خفاری نسبت با آنحضرت
 علیه السلام ورزیدند و در خذلان آنحضرت کوشیدند
 زیرا که خوار و یا تنجی و رزیدند همین باشد
 که احتقاجی که لایق و مناسب او بود میباشد
 بجایای و میباشد و لایق حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام بحکم حق میباید و حق و تعین رسول
 صادق الله علیه و آله این بود که او حاکم مطلق
 بر جمیع امت باشد و جمیع صحابه و غیره تابع
 و منقاد او باشند و عیسیٰ که اسلام بر حسب
 حق موجود است و غیرت کفار و منافقین
 در میان خود تصدیق آن را میکنند و اراوه
 کردند که سیر المؤمنین علی السلام تابع امر و حکم
 حکم ایشان باشد و اطاعت او امر و نواهی ایشان
 نباید این خوار می و خذلان است و استقامت
 بلکه نهایت عداوت و بغض است چنانکه فرمود
 شد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خود
 ایشان را در دعای مد کفر این حضرت ملک
 صبور طلبید و اجابت برات که اقدس حضرت
 رسول صلوات الله علیه و آله نماید پس بر امت
 واجب و لازم است که آن حضرت عفو و حل
 جلاله در خواهند که ایضا عذر اخوان خود
 دارد دلیل بر آنکه ایمان و صدیق است علیا

به النبی صلی الله علیه و آله حق اعتقاد کرد و آنکه
 هر چه پیغمبر فرموده و آن مردین و در حفظ
 است از غلات حق و صداقت و احوال است
 بر آنکه هر که این اعتقاد ندارد کافرت و بیعت
 رسیده و جمیع علمای اهل سنت و محدثان
 بالتقام ذکر کرده اند که حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله در مرض الموت در حضور صحابه و
 کدیبا و یزید در آن روز قلمی کاغذی را که چوب
 در آن بود که بعد از این کمال تشویش و آزار
 نوشته تا کاه عمر بن الخطاب گفت ای رسول الله
 این مرد ها را میگوید ای ایضا و یکبار
 که در آن روز قد خلب علیه را با جمیع یزید
 پیغمبر علیه السلام و میگرد که چه میکند حسنا
 الله ما را احتیاج جوئید پیغمبر نیست و بقراین
 احوال او دانسته بود که عرض حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله آن در حق حق بر خلافت
 حضرت امیر المؤمنین علی است ایضا و باطل

۵۱

آنکه عن راوی احمد خبر دین و تخریف احکام
شریعت و آنها و تخریف بر مبلغ ند و بر کاف
عقل و عاشق از کیا ظاهر و باهر است که هر کس
نسبت ب حضرت رسول صلی الله علیه و آله س السلام و آل ه س
ادبی بجای آورد و کلام الغض را نسبت
به آن که تصدیق بما جاء به النبي کرده
بلکه کافر مطلق است و در بر آورد کفتن بر تمام امت محمد
الله علیه و آله و س السلام و آل ه س السلام و آل ه س
حضرت رسول صلی الله علیه و آله س السلام و آل ه س
فرموده و تقرین نمود که جماعی بر آورد ند
و اسامی از بزرگان امیر شکر و امیر انسان است
ابو کریم عبد الله و طاهر و زین و تقرین نمود
که در آن شکر داخل باشند ایشان اعطاء نمیکرد
و بغیر این نفتند تا آنکه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در فهرست و کفت لن الله من تخلف من
جیش الاسامی یعنی است خدا بر آن کس باید
که از جیش اسامی باز ماند و همراه ایشان نرود

از جماعت کس تقرین نمودم که همراه آید
و این روایت نیست چون روایت سابقه مؤثر رسیده
بر آن جماعت را حضرت لن کرده در مرغ الو
و از ایشان ناخن ده بود که از دنیا رحلت نمود
بر لن انجام که حضرت بر لن کرده باشد
بر کافرات واجب باشد و دلیل بجای آنکه این
نکته در این مطراف از رسید تقریر بر آنکه حضرت
حق جماعه و تقریر در قرآن مجید و فرقان مجید
فرمود که لن الذین کفر و اعلی لیان داود
و عیسی بن مریم و ذ لک بما عصوا و کانوا یضربون
یعنی ملعون شدند اهل کفر از قوم نوح و ایلی
بر زبان داود و عیسی سب آنکه عصیان نمودند
از احکام الحق بر یکدیگر شدند بر حضرت حق
بجای و تعالی و کلام بر خود برای تقرین
ملعون بودن اهل کفر بکفر ایشان اکتفا کرد و
حال آنکه کفر سب ستفیل ملعون بود نسبت باجامع
است بلکه عصیان و اعتدای ایشان از سب باحت

تنبیه شود که سبب لعن ^{لعن} منحصر در رکعت نیست
بلکه هر که عصیان عظیم بد رکاه حق جاری و
تعالی و زرد او را استحقاق لعن و دوری از حق
حق تعالی است و از مقدمات سابقه و دلایل مذکور
بوضوح رسیده که انجاء عمر و اضلال و اغواءات
محمد صلوٰه الله علیه و آله بقیات کوشیدند و باطل را
رواج دادند و حق را پوشیدند و در قرنی
چند هزار کس از امت محمد صطفی صلی الله علیه و آله و سلم
در ضلالت و جهالت افتادند و گمراه و تفریق شدند
و این بدترین عصیان است بد رکاه حق تعالی
انجاء عبد بحکم نصر حضرت عزت مستحق ناسزا بوده
باشند است بعضی از دلایل که این فتنه را انجاء
رسیده و با جهل مذکور ساخت تا سبب ضلال شوند
مصلحت ششم در دفع شهادت و ابطال شهادت
ساکنان در کات یعنی سفیان کوردیل و مخالفان
باطل شبه اول ایشان است که اصابع بر آنچه
شود حقت پس خلافت خلیفه اول بحق شد

گویم

گویم که دعوی اصابع محض کذب و افتراءات
بواسطه آنکه حضرت امیر المؤمنین و خیر الناس و
سبطین عالم و باقی پیغمبران مثل عباس ابن
عباس و عقیل ابن ابی طالب و بسیار از کبار
صحابه مثل سلمان و ابوذر و ابن مسعود و عمار و غیر
و تعداد اسود و محمد بن ابی بکر و خالد بن سعید
ابو بکر و اسلمی چند میرین ثابت و سهل و جفیف
و ابو ایوب بن ابی هاشم الشیبانی بر هیچ یک
از ان جماعت رعیت نکردند و با اتفاق عوام کمالاً
خلافت و امامت ثابت نمی تواند شد شبهه
دوم آنکه اگر خلافت ابی بکر بناحق بودی و
از روی ضلالت و جهالت بودی بایستی که
کبار صحابه و غیر هم از علای و اعماز است
که در آن وقت بودند بمقام مخالفت او در می
آمدند و تقویت جانب خلافت او نمیکردند
و حال آنکه اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام طلب
نکرد و بمقام مخالفان یعنی ابی بکر و عمر و عثمان

در نیامد و اعیان و اشرا و محله اصل در این
 دین و ماسله ای و نریدند و ترک می
 منکر میخانه می کردند چنانچه
 بر مخالفان ایشان ثبت شده جواب گویم و لا
 انک امیر المؤمنین علی علیه السلام مخالفت نورزیدند
 و حق خود طلبیدند بابرقت محمد و معاون
 بود چنانچه بنی آدم بحسب جاه و قدری آن
 جاده حق تغلب و بدوی باطل مایل است
 و در بیت ابی بکر و عمر و عثمان یا دشمنی
 این سمت ظهور یافت بابرین عامه ناس میل
 بخلاف ایشان کردند و نظیر آنکه چون حضرت
 موسی علی نبیا و علیه السلام بطور رفت بنجلا
 قاضی الحاجات و بر امت او که قریب بجهان
 هزار کس بود در ظاهر بود که آنحضرت بنیاحت
 رفتند بجزیره که خیمه سامری از طلائی که شکل
 کوه ساه ساخته بود او از کوه ساه برآمد تمام
 بغیر از دوازده هزار کس آن بیکر را بخدمت

مشاهده
 این زبانی است

در این

برستیدند و هر چند که هر روز ایشان را منع
 کرد و زجر نمود بمنع او التقات نکردند و گفتند
 که سر غلط کرد که بطور رفت و خدا این
 بیکر کوسالات که نزد ما حاضر است و نام حق
 باز نکردید و الواح نوریت را ندیدند از کوفه
 خود پشیمان شدند و پیرا که در اول زمان اسلام
 که هنوز کار ملت بسیار قوت نکرده بود بلکه
 بسیاری از ایشان مرتد شدند و بعضی مسلم
 کذاب را پیغمبر دانستند و بسیاری سحاح را که
 زنی بود از جمیلات اعراب بادیه پیغمبر
 جمعی برای بیکر از جهالت و نادانی گرویده باشند
 دلیل حقیقت خلافت او پیشتر بلکه از شرف
 او باین علم و جسمی که اکثر عمر تحصیل علوم
 عبادات گذرانده بود و در مقام ابتلا و امتحان
 که از حق تعالی نصبت بایشان وقوع می یافت
 ارتداد و انکار وجود میکرد چنانچه او را
 یعقوب علیه السلام که حسد یوسف علیه السلام داشتند

از ظهور

۵۴

قصد قتل کردند و او را دزد گفتند پس اگر
 حاسد آن عرب بر فضایل و کمالات امیرالمومنین
 علی علیه السلام که هر یک زیاده از مرتبه ثنوت
 بوده حسد برده باشند و رضای داده باشند
 و در نیت و نیز بجهت رسیدن که حضرت
 رسالت پناه فرمودند که بعد از من است
 بمقتاد و سرفراز میشوند و یک فرقه از ایشان
 نجفات می آید و باقی درون رخ اند پس معلوم
 میشود که کثرت اعوان و انصار و پیروان
 و هواداران یکره عس و عثمان اصلا دلیل
 حقیقت ایشان نمیشود بلکه دلیل بطلان ایشان
 میشود بمقتضای کلام حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله و نیز بجهت رسیدن که حضرت
 رسول الله صلعم با حضرت امیرالمومنین علی
 علیه السلام گفته بود و او را خبر داده بود از آنجا
 ایشان که صبر نمایند در مقام انتقام نشود
 پس امیرالمومنین علی علیه السلام باین فرموده

کحل

رسول صلی الله علیه و آله و سلم که بی شبهه فرموده
 خدا تعالی برود در مقام شرافت و خصوصیت
 و باقی شبهات نمایان باین حدیث چند است
 که افترا کردند بر حضرت رسول در بیان الجماعه
مفسد حضرت در امانت باقی آید تا آخر
 علیم سلم الله الملك لا کبر چون قبل ازین بر لیل
 قاطعه ثابت شد که امانت بخص ثابت میشود
 و بتواتر ثابت شده که نص بر امانت امیرالمومنین
 علیم السلام وارد شده و بر غیر ایشان وارد نشده
 پس امام بحق ایشان باشند چنانکه حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله اشارت کرد بمحضرت امام
 حسین علیه السلام فرمود که هذا بنی امام و اخوه
 امام ابوا یمة تسعکما معهم فایمهم و دیگر آنکه
 ابن عباس روایت کرده که حضرت رسول صلی الله
 و آله فرمود که خلفای من و اوصیای من و جانشینان
 خدا تعالی بعد از من دوازده اند اول ایشان
 برادر من و آخر ایشان فرزندان من گفتند یا رسول

نیست پس آن حیات روح است و حیات انسان
 ظاهر است که روح بواسطه فتای بدن فانی میشود
 و بعد از فتای بدن او را زنده و عالم هستی را که
 که الخالق و افعال حاصل کرده و از صفات و زایلند
 افعال فحیه منزه بود و بواسطه آن او را از تعلقات
 و صفات خود لغت تمام حاصل میشود و اگر چه
 این باشد و الا حاصل میشود و این لغت و الم و
 ویرجالت را معاد روحانی می گویند و کبر میزد که
 دلالت برین معاد و این حالت روح را هست نام
 قیات کبری که حشر اجسام و احیای ایشان خواهد
 شد و از روح بدن تعلق خواهد شد و او را بر اسطه
 تعلق از دنیا و الحجابی که تزلزل و عقاب برت از آنست
 حاصل خواهد شد و این معاد جسمانی است **فصل**
 در اثبات معاد قبل ازین بدلیل معلوم شد که بر حق است
 که و انظالم از ظلم پستاند و یقین معلوم است که
 در دنیا دنیوی بسیاری از ظلمها و قور و میشود
 در همین دنیا انظالم از ظلم آن عالم آتشید و نند و آن

ظالم

ظالم جز از خود نیافتد چنانچه جهان کفار بسیار است
 ایشان و معصومین را عذاب السلام انفع اینها را کرد
 و اینها را بقتل آوردند و در دنیا اصلاح گشت
 آن نیافتد پس معلوم شد که حق تعالی فناء و
 برای ادعی یقین فرموده که در آن فناء این محلات
 و کافات بعمل خواهد بود و هو المطلب
 اما دلیل عقل برین دعوی از حین زمان نیست
 و قرآن مجید بیان مشهور است و از اکثر آیات
 اخبار که دالت بر معاد جسمانی و قیام آن مثل
 سوال قبر و میزان و حساب و پدید آمدن نامهای
 اعمال و حشر و در نزع از ضروریات دین محمد
 صلی الله علیه و آله و آله شد و بر وجهی که منکر آن از
 ملت بر و نیست **مفصل** در احوال مردگان
 در آخرت مذهب حق است که کفار در عذاب
 محذونند و هرگز آن در نزع بیرون نمی آیند و
 برین حکم اجماع کردند و امامی که گفته که کبره
 از وجود اندک باشند و تو برنگرد مرد باشد

۵۷

مذهب حق است که در عذاب مخلد نیست و آخر
 اند و نوح بیرون می آید جدا و با برادران
 استحقاق نوابه است با جماع علمای این نوابه
 عقاب نیست که اول او را قلب دهند و بهشت
 بر نوب و بعد از آن بدو نوح را و بعد از این
 مخالف اصحاب است پس او را عذاب خواهد بود
 و بعد از آن قلب پس عذاب مومنین صاحب کین
 شطوط خواهد شد و بعضی از معتز که گفته اند که
 صاحب کین در عذاب مخلد خواهد بود و دلیل
 ایشان بعضی آیات قرآنیست مثل وَمَنْ يَقُولْ
مَعِيَ خَيْرٌ مِّنْ عَذَابِي فَإِنَّهَا بِيَسْئِرٍ
مَوْجِي را جزای او جهنم است که همیشه در آنجا
وَيَقُولُ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ
خَالِدًا فِيهَا یعنی هر که عاصی شود خدا و رسول او را
 تحقیق که آتش و نوح است و کلامی است که در
خَالِدًا فِيهَا فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا یعنی هر که در
 گذارد از خدا و الهی تحقیق که او را آتش و نوح است

و در ۳

دایا

دایما جواب گوئیم که چون بدلیل ثابت شد
 که عذاب مومنین صاحب کین مخلد نیست پس
 در بعضی آیات مراد از لفظ مخلد است که عذاب
 ایشان زمانیست و متدخول عذاب بود که از بسیار است
 که یا مخلدند یا ایشان در عذاب **حاشا**
 در حق و شفاعت و تقدیر مذهب سنی است که
 حق تعالی عفو خواهد کرد کبار مومنین را که مومنین
 باشند چنانچه میفرماید كَذَلِكَ يُفَقِّرُ الْغَنِيِّ
وَيُغْنِي الْفَقِيرَ و وَلَا يَنْفَعُ الْغِنَى
لِالَّذِينَ كَفَرُوا یعنی آنکه آنرا فقیر کند و آنرا
 ثمره آن که عفو الله تعالی از کفار و کافران است
 من که بر نفس خود حکم کرد باید تا امید مشوریدار
 رحمت حق تحقیق که الله تعالی امرزد کماکان را
 تمام و شفاعت نبی واقع خواهد شد اصحاب کبار را
 بر وجهی که هم بوسیله شفاعت آنحضرت عذاب
 از ایشان ساقط میشود چنانچه فرمود که از آخر
 شفاعتی لاهل الکبائر است یعنی ذخیره کرده ام

شفاعت خود را از برای کناه کبیره کردگان از آنست

و توبه بر صاحب ذنب علی الفور واجبست

زیرا که حق تعالی فرموده است که توبوا الی الله

توبوا نصوحاً یعنی توبه کنید و باز کرده بدو رکعت

حق تعالی و امثال این بسیار است و ایجابست

ختم کلام واحد ملک عالم و

صلوات بر سیدانام و بر خیرا و صیبا

گرام حق تعالی

والایام الام

اوزم شریف توفیق الملک العلام
از توبه دای خیر العلام فارغ است

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, located at the top left of the page.

4.

Handwritten text in a cursive script, located at the bottom left of the page.



Handwritten text in a cursive script, located on the right side of the page, adjacent to the stamp.

Handwritten text in a cursive script, located at the bottom right of the page.

رسالة

مستورات **سبحان الله وبحمده**

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله على الانه والصلوة والسلام على النبي
انبيائه واوليائه **وبعد** فاننا معاش السبعة
الاشياخ شيتا لما اخذنا اصولنا من بيتهم ورواها
المليحة مما قامت عليه ابراهيم العقلية وشهدت
الذلائل العقلية التي وصلت اليها من ابناء اهل
البيت عليهم السلام كالغدير من غيرهم والله
يهدي من يشاء الى صراط المستقيم فنعتقد ان
العالم اجمع يسوع ما سوى الله سبحانه حادث
عن العدم جوهر كان او عرضا بسيطا كان
او مركبا والله لا يديم الله والله واجب الوجود لا
وانه قادر عالم عدل حكيم حي ممتنع بصير غني
بهيكة كاره متكلم صادق وان كلامه حروف و
اصوات خادنة وان قدرته وعلمه يعمان

كل مقدور ومعلوم وان كما يفعل سبحانه
فهو لغرضه وصلاحه وحكمة والله واحد احد
مفرد عن الشريك بري عن الانقسام الذهني
والخارجي متعال عن الزمان المجرى والفضائية
مقدس عن الخلق والافراد وان كنه ذاته مما
لا يصل اليه ابدى العقول والافكار **وبعد** ارفع
واجل من ان يدرك بالابصار في الدنيا وفي الآخرة
ونعتقد ان سبحانه ارسل رسلا بالحق والبيانات
اولهم ابونا آدم م واخرهم اشرف الانبياء
المرسلين وسيد الالين والاخير محمد م والله
الظاهر والباطن اجد جسده الى السماء الى
ما شاء الله واقوع وان جميع ما جاء به من الاحكام
الاعتقادية والعلمية حق لا ريب فيه وصدق
لا ريب في تعذيبه والله معصوم من الكبر والصغار
السحر والسيان وجميع النجاسات الظاهرة والباطنة
وانه لا ينفي عنه وان جميع اوامره نفاهاه الدينية
ليست بالاجتهاد او تأملي الوحي ونعتقد ان خليفته

من بعده على استبداد النص الحلي في يوم الغدير وغيره
امير المؤمنين وسيد الوصيين على بن ابي طالب
وبعد ذلك الحسن والحسين ثم علي بن ابي طالب بن
ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق ثم موسى الكاظم
ثم علي الرضا ثم محمد التقي ثم علي الهادي ثم الحسن
ثم محمد المهدي صاحب الزمان سلام الله عليهم اجمعين
بنص كل سابق على لاحقه وان جميع الانبياء واولياهم
مضمونون عن جميع الذنوب والسيئات والعيان
وسائر الغايبين وان الانام محمد المهدي هم حجت
مستورة عن الناس كخضر الياقوت الى ان يات
الله له في الظهور فيملا الارض قسطا وعدلا كما
ملئت جورا وظلما ونعتقد ظهور المعجزات على يد
الانبياء والكرامات على يد الاولياء وان الحسن
والقبح بمعنى ترفيع الحقائق المذمومة والذم عقليا
وان شكر المصطفى واجب غفلا وسعيا وان الله يدين
لافعالنا ولشأننا مجبور بها وان الله سبحانه
ايكفنا الانبياء ببقائه والتكليف بما لا يطاق

فيح لا يصد عنه تعالى ويحل ايات القران المجيد
على ظاهرها الا ما قام الدليل على خلافه كقوله
سبحانه يد الله فوق ايديهم وقوله
وعلى العرش استوي وامثال ذلك ونعتقد
ان المقادير الحسني وعذاب القبر ونعيمه وسوا
منكر وبكبر والقراطيل ميزان والجنة والنار حق
وصديق وان فاعل الكبرية اذ لمات من غير قربة
لا ينجذ في النار وان اياته التي ظاهرها خلاف ذلك
مناوئة وان النفاة تحصل لاصحاب الكليات باذن
الله تعالى وان المؤمنين يخلدون في الجنة والكا
ف يخلدون في النار ونعتقد وجوب اخبار رسول الله
الذين قاموا على متابعتهم في الدنيا او امره بعد وفاته
واقباده الى ما اوصاهم به خلا منونه وتبنا من غايات
امير المؤمنين على بن ابي طالب ع او غصب حقه او
الكل من ذلك او رضي به ونعتقد وجوب صلوات
المسلمين على كل شخص بالغ عاقل الا للزلة في حال الخياف
والنقاس ونعتقد استحباب صلوة الجماعة وصلوة الجمعة

٤٢

بشر وطها وان شح الخيل في الضرورة واجب والمطعم
 على الفقير غير جائز الا الضرورة وان اغسل الاذن
 ستة غسل الجنابة الحوض والاستحاضة والنفا
 ومتر الميت وغسل الاموات وان وطئ الحائض
 النفساء حرام وانه لا يجوز للمجانس من خط المصحف
 ولا يجنب قراءة سورة الغزاة ولا المكث في نحو
 من المساجد ولا دخول المسجد الحرام ومسجد النبي
 ولا يجوز الصلوة في المكان المنسوب ولا في المبريد
 والذهب وجرده غير مأكول اللحم وصوفه وشعره
 الا الحنظل والسجباب ولا يجوز الصلوة بغير فاقدة
 الكتاب ولا التيمم على المأكول والملبوس والمغادر
 وتوجب الطهائفة في الركوع والتيمم بقدر الكبر
 الواجب ولا يجوز الصلوة خلف الفاسق ومجهول
 الحال وتوجب نضر الرباعيات ونضر الجاهل
 نوافل الصلوات الخمس وصلوات البر والبر
 السفر المباح ونعتقد وجوب الزكاة
 في تسعة اشياء الذهب والفضة والابل والبقر

والنعم

والغنم والمخضلة والشعير والتمرة والزبيب
 المقدرة وجوب شهر رمضان على كل بالغ عاقل الا
 الحائض والنفساء وان الصوم يفسد بتعد الاكل
 والشرب والجماع والكذب على الله ورسوله والائمة
 الاثنى عشر عليهم السلام وانه حول شهر رمضان لا
 يثبت الا برؤية الهلال او شهادة ثمانية او اثنا عشر
 وان من افطر في شهر رمضان عالما بما امره دون
 ارضاء والكره او جبر او نفاق فقد وجبت عليه
 الكفارة عتق رقبة او صيام شهرين متتابعين
 او اطعام ستين مسكينا وان من افطر على محرم كالحمل
 والنفقة عليه الكفارات الثلاثة بقوله وجوب الحج
 في العزرة على كل من استطاع اليد سبيلا وانه يحرم
 على المحرم العيب ثمنا او كالا ودخا والشاء وطيا
 وتقبيل النساء ونظر البشورة وكذا يحرم عليه ليس
 الخطيئة وتغطية الرأس وقبض الانف عن شم الرائحة
 الكريهة وقتل القمل وقض الطهر وازالة الشعر عن
 الرأس والبدن واضراح الدم الا الضرورة وانه يجب

عليه في حال الطواف جعل الكعبة على يساره وان يكون
ثوبه وبنده خاليين من الخناسة وان يكون سبعة
بين
الصفا والمروة سبعة اشواط الاقل والكثير وان يكون
الوقوف بعرفات من زوال الشمس الى غروبها وان
يكون الوقوف بالمشرقة العبد المذنب المذنب
بذهب الزماني في حجة العقبة بسبعة حصيا
بحرم العبد ويذبح الحديان كان من البقر والغنم و
ينحر ان كان من الابل ولا يجوز خلاف ذلك ونقول بحجة
جهاد الكفار الذين من اهل الكتاب وغيرهم بالشروط
المفردة باب حلالها وقتل بحريم الزنا والزنا والسرقة
والقمار وحلق الخيعة واكل السمك الذي لا قشر له
ونعتقد انه لا بد من التسمية عند رمي التهم الى القيد
وان من تركها بعد اقصيه مستحق عذاب الله تعالى
سهوا لم يحسم وانه لا بد من التسمية عند ارسال الكلب
الصيد ولا بد ان يكون الكلب معلما وان يكون مرسلا
الكلب معلما مسلما وان الكافر لو ارسل الكلب لم يحل
اكل ما قتله وان نطقه الكافر بالنسبة والصيد الذي

يقوله

المواضع
يقوله غير الكلب المسمى بالثاني والعهد وسائر
الطائر والثاير فهو ميت لا يحل اكله ونعتقد ان
الحرم بكل مسكر حرام وان لم يحصل منه السكر كالقطر
الواحدة وان كل مسلم بالغ عاقل شرب الخمر فاسدا علما
تختارا وجب ان يعقد ثمانية جلعة سواء كان رجلا او
امراة عتقا او مملوكا ونعتقد انه حرام بيع الخمر وشراؤها
وتدريس الآلات للهوكا الطيور والزنا والفساخا
والان القمار والشطرنج وغيرهما وان بيع العنب
والنمرة وامثالهما ليحل خمر او بيع الخشب ليحل
لله ليه واثقار ونعتقد انه يحرم على الرجال والنساء
الاكل والشرب في اية الذهب والفضة وعلى
الرجال لبس الذهب والحرير الا في حال الحرب والضرورة
كدفع القتل وشدة البرد ونعتقد ان الانسان
لا يملك سواه كان ذكرا وانثى احدا من اجداده و
جداته ولا احدا من اولاده واولاد اولاده كولد الكلب
او اناثا وانه اذا اشتري احد هؤلاء انفق في
الحال وانه لا يملك الرجل احدا من اخوانه وعماته

٦٤

وظالمة ولا أحد من بنات احيه فان اشتد
 احدهن انعتقت في الحال واما المرأة فاعتقاداتها
 انها تملك جميع اقرارها الا للمؤمنين ولا يعتق
 عليها احد سواها واعتقد ان كالح المعتق لآب
 فيه من الاجابة القول وتعيين المدة والمهر
 ولا بد للمرأة من العدة ان وقع الدخول الا ان يكون
 آية او صغيرة واعتقد ان الدخول للمرأة لا
 يحل الا باحد اربعة امور اما العقد الدائم او
 المتعة او الملاك او التحليل ومن وطئ امرأة
 احد هذه الاربعة وجب عليه الحد
 الشرعي وهو الجلد او الرجم بالشر وطئ المرأة
 واعتقد ان الرجل لا يحل له ان يترك امرأته
 اكثر من اربعة اشهر واعتقد ان الطلاق لا يصح
 بالكتابة ولا بالكفاية ولا بغير العينة مع القدر
 وانه لا بد عندنا من سماع عدلين بصيغة الطلاق
 واعتقد وجوب العدة على المرأة بعد الطلاق
 ان وقع الدخول الا ان يكون آية او صغيرة وانه

غير

يجب العدة عليها بموت الزوج وان لم يدخل بها
 سواء كانت صغيرة او كبيرة او شابة او آية
 وسواء كان نكاحها دائما او منقطعاً واعتقد
 ان عدة الوفاة اذا كان الزوج غائبا من غير موت
 مدة لا من غير سنة واعتقد ان الامر بالمعروف
 والنهي عن المنكر واجب على كل مسلم وامر
 الصنف هذه عقايد التي نسبها الفاضل اخلافها
 السان والفرق بين علينا والله والفرق بين الرسالة
 الشريفة العفاية الانشائية والصلوة على
 خاتم الرسالة والحمد لله وي الشرف

الطالب

٢

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله على الآيات والنعمة على شرف انبياءه واوليائه
وبعد چون رساله معتقادات فرقه ناجيه شيعه
اماميه اثنا عشريه رضوان الله تعالى عليهم بزبان فارسي
بود و اكثر فارسي زبانان در مسند اديبانشان
بناظران فرقه حقيقيه ضارقي بن محمد علي الشيرازي
رسيد كه از زبان فارسي ترجمه عنايدت جميع
عوام و خواص از آن منتفع شوند و الله و في التوفيق
بدانكه عرض از تحرير اين مقاله و باعث برتري و برتري
رساله انت كه چون بعضي از فرق باطله با اسم
موسوم ساخته اند مانند زيديه و واقفيه و كيسانيه
و غير آنها معتقادات و عقايد و در بعضي اصول
اعتقادي و فروعيه مختلفند و اماميه شيعه
اثنا عشريه از اين اصول باطله و فروع باطله جدا

كه خود را

و حقان

و حقانين ما از اصل سنت چون قطع نبودند و حقيقت
مذهب عاقلان نكند و ميان ما و ميان آن فرقه ضاله
از جهه اشتراك همه در اسم شيعه و نسبت داده
بما بعضي از ان عقايد فاسده و كه ان فرق باطله
براند و بجهت ان زبان تشيع بر ما كشته اند پس
اماميه كه بيم كه بيان كنيم آنچه معتقادات است از عقايد
اصليه و احكام فريقيه و آنچه ما براي اين اسبابي
كه تا نرسيدند و حقانين ما كه ما با ان قابل تشيع
و اعتقاد حق و حقيقيه و حقانين ما كه ما با ان قابل تشيع
ميگوئيم ما كه و عقايد شيعه اثنا عشريه
اماميه فرا گرفته ايم اصول دينيه و فروع دينيه
نموده و از آنچه قائم شده است بران برايان
عقليه و كوناچه ادوات با ان دلائل ثقلية
كه نماييد و از ائمه اهل بيت سلام الله
عليهم چنانكه ذكر شده است غير ما از خود
از غير ائمه اهل بيت و الله جل و علاه
الحمد لله المستقيم بدانكه اعتقاد ما انت

۴۶

که عالم یعنی جمیع ماسوی الله خاد شد یعنی
شود اند و از عدم بوجود آمده اند خواه جوهر
و خواه عرض و خواه بسیط و خواه مرکب و
نیست قدیم مگر خدای تعالی و او واجب الوجود
لذاته است و قادر و عالم و عدل و حکیم و رحیم
سمیع و بصیر و غنی و پروردگار و مستکرم
و جاهل و کلام او حروف و اصوات مآدنه
و قدرت و علم او عالمند همه مقدرات و معلقات
و هر چه خدای تعالی و تعالی بفعل می آورد از
جهت عز و حق و مصلحت و حکمت و او واجب
و احد است یعنی منزله است از شریک و مانع
و رب است از انقسام ذهی و خارجی و متغایر
از لوازم جوهریت و عرضیت و مقدس است
از حلول و اتحاد و در نیافتن است و نمی یابد
کنه ذات او را عقلهای عقل و فکرهای دنیای
و او ارفع و اجل است از آنکه دیده شود و چشم
سرخواه در دنیا و خواه در آخرت و اعتقاد

ما آنت

ما آنت که خدای تعالی فرستاده است
انبیا و رسل را به بندگانش و حج و عبادت
و اول ایشان بعد ما ادم علی نبینا و علیهم السلام
و آخرین ایشان اشرف انبیا و مرسلین و سید
اولین و آخرین است یعنی حضرت بارزقت
محمد مصطفی ص و معراج آنحضرت با ستمان
بر هر جا که خدا خواست بحد مبارک واقع
شد و جمیع آنچه آمده است بیان خلقان از
احکام اعتقادی و عملیه و حقوق و حدود
و شک و ریب در آن نیست و او معصوم
از کبایر و صغایر و سهو و نسیان و ان
جمیع نقایص ظاهر و پنهان و او خاتم انبیا
و آخرین مرسلین است و جمیع او را و تو را
در آنکه از آنحضرت ببار سیده همه از وحی
نه از اجتهاد و اعتقاد ما آنت که خلیفه
یعنی وصی و جانشین او بعد از وی فاصله
جایی در روز غدیر خم و غیر آن حضرت امیر المؤمنین

۶۷

و سید الوصیین علی ابن ابی طالب است پس بعد از او
پسر او امام حسن پس بعد از او برادر او امام حسین
پس بعد از او پسر او امام زین العابدین پس بعد از او
پسر او امام محمد باقر پس بعد از او پسر او امام جعفر
صادق پس بعد از او پسر او امام موسی کاظم پس
پس بعد از او پسر او امام علی رضا پس بعد از او
پسر او امام محمد تقی پس بعد از او پسر او امام
علی نقی پس بعد از او پسر او امام حسن عسکری
پس بعد از او پسر او امام محمد مهدی صاحب الزمان
صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین
بیشتر هر سالی بر لایق و اعتقاد ما است که
محمد و ازده امام و همه انبیاء و اوصیاء انبیاء
معصومین را از هیچ گناهان و سوء و نیای
و سایر نقایص و امام محمد مهدی هم زنده است
و نهانست از مردم تا آنکه حضور و الیاس علیهما
تا آنکه رخصت دهد خدای تعالی او را در ظهور
پس برکت زین را از قسط و عدل چنانکه بر

شده است

پرسیده است از جور و ظلم و اعتقاد ما ظهور مجتهد
بر دست انبیاء و کرامت بردست اولیاء و آنکه حسن
و قبح افعال ما بمعنی ترسیب استحقاق مدح و ذم هر
عقلیه اندیشه شرعی و آنکه شکر نعم واجبست
شرعاً و عقلاً و آنکه افعالی که از ما صادر میشود
بقدرت و اختیار ما است و مجبور نیستیم بر آن
و خدای تعالی تکلیف نکرده است ما را مگر با آنچه
در وسع و طاقت ما است و تکلیف ما لا یتطاق
قیح است و صادر نمیشود از خدای تم و عمل میکنیم
ایات قرآنی را بر ظاهر آن مگر این مقدم شده است
دلیل بر خلافت آن مشهوره تم می دانند فوق
ایده هم و یقیناً با عیننا و علی العرش استوی
و مانند آن که بدین محمول بر قدرت و عین بر حفظ
و حمایت و استوی بر استیلا و اعتقاد ما آنست
که معاد جسمانی و عذاب قبر و نعیم آن و سوال
سکر و نیکر و صراط و میزان و حجت و نازل حق
صدق است و آنکه فاعل کبیره هر گاه بی قوه فوت

۸

و میزبشو و مقدره و واجب میدانیم روز ماه رمضان را
 بر هر بالغ عاقل مکرم حاضر و غایب و فاسد میدانیم روزه
 بعد از خیز خوردن و آشامیدن و جماع کردن و دروغ
 به نماز و سوره ای که از آنست و علم است که کفر است
 دخول ماه رمضان ثابت نمیشود نه ماه مکرم و نه
 ماه یا کوهی عدلین یا شیاع و واجب میدانیم بر آن
 کسی که اظهار کفر در روز ماه رمضان با علم در
 غیر سفر یا مرض یا اکراه یا حیض یا انکسار کفار و عتق
 در آن روز و داشتن شجرین شتابین یا اطفا
 شست مسکین و اگر اظهار کند بر چیز حرام مثل
 شرب و زنا واجب میدانیم بر او کفاره جمع را
 یعنی قناریات ثلث یا واجب میدانیم حج گذارن
 در هر یکبار بر هر که مستطیع باشد یعنی قادر
 باشد بر زاد و راه و حله تا عده کند و نیز روزه و حرام
 میدانیم بر محرم خوردن و میوه و مالیدن طیب
 یعنی چیزهای خوشبو و دخول کردن بر زنان و بوییدن
 و لمس کردن و نظر کردن بشهوه برایشان همچنین

حرام

خود را هر خواه بده و اعتقاد ما آنست که حرام است
 فروختن خر و خریدن آن و همچنین خریدن و فروختن
 آن که هو مثل طنبور و دیاب و آلات قمار مثل بزه و شطرنج
 و حرام است فروختن آنکه و خریدن او و خریدن او بجهت
 آنکه خر کنند و همچنین خریدن و فروختن هر چه که
 هو یا قمار سازند و اعتقاد ما آنست که حرام است
 بر مردان و زنان چیزی خوردن و آشامیدن از نظر قمار
 طلا و نقره و حرمت بر مردان پوشیدن طلا و جواهر
 منکر و ظالم و ضرورت مانده دفع شیخی و
 سر مای سخت و اعتقاد ما آنست که ادبی خواند مرده
 زن مالک بدهد و مادر نمیشود و همچنین مالک اجزاء
 و حدیات و احوای از اولاد و اولاد خود نمیشود
 حرام مذکور باشد و خواه مومن و اگر شخص مجنون
 یکی از این جماعت است که مذکور شد و مالک آزاد نمیشود
 و همچنین مالک نمیشود و مادر و خواهر زن و عم و عمو
 و مالهای خود را و احوای از دختران برادر و دختر
 خواهر خود را پس اگر مجنون یکی از ایشان آزاد نمیشود

۷۰

في الحال واما زن پس اعتقاد ما آنست که ملاک میشود
 جمیع خویشاوندی مکره و مکره و آزاد نیستند زن
 مکر یکی از مکره بن که مادر و پدر و اولاد و اولادند
 و اعتقاد ما آنست که نکاح منع جمیع است
 و نواب عظیم و اولاد است زن از ایما و قبول
 و تعیین مدت و مهر و ولادت زن را عده دانستن
 اگر در حواله قطع شده باشد مکر آنکه زن را ایستاده و
 باشد و اعتقاد ما آنست که در حواله منع از اینست
 مکر یکی از چهار امر بعد از منع یا ملاک یا تحلیل
 و تشخیص که مکر یکی از اینهاست و این امور را
 که بر وجه شری بر زن و آن جلد است یا بر وجه
 مقرر و اعتقاد ما آنست که مرد را جایز نیست
 زن را بطری زوج زنی از چهار ماء بشر ایستاده
 و طلاق مجرب نیست بکنایه و کتابت و غیر لفظ
 صریح یا قدرت و ولادت نزد ما نشین و بعد از
 صیغه طلاق و اعتقاد ما آنست که واجبست
 عده داشتن بعد از طلاق اگر در حواله قطع شده باشد

مکر آنکه ایستاده یا صغیره باشد و آنکه واجبست
 زوج عده داشتن بموت زوج و اگر چه در حواله
 واقع نشده باشد خواه صغیر باشد و خواه کبیر
 خواه شایسته و خواه ایستاده و خواه نکاح دایم باشد
 و خواه منقطع و اعتقاد ما آنست که عده و وفات
 هرگاه زوج تمایب باشد از حین موت است نه
 از حین موت و اعتقاد ما آنست که امر معروف
 نهی منکر واجبست بشرط ظن تأیید و امر از ضرر
 اینست عقاید ما که نسبت داده اند به مخالفان ما
 خلاف از او فتوی کرده بنا بر آنست
 تمت الرسالة والصلوة علی خاتم
 الرسالة والحمد لله رب العالمین
 والصلوة

م تا قوس باشد

ثبوت خبر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اعلم أيها الله تعالى أيها الأخ العزيز أن أقل ما يقع اعتقاداً
 على المكلف هو ما ترجحه قول الله لا اله الا الله محمد رسول الله
 وأصدق الرسل في تعين ان يصدقه في صفات الله
 واليوم الآخر وتعيين الأمان المعصوم وكل ذلك مما
 يشتمل عليه القرآن من يزيد أماناً بالآخره فبالإيمان
 بالجنة والنار والحساب وغيره وإثبات الصفات
 فبأنه قادر عالم قدير متكلم ليس كشيء وهو
 السميع البصير ولا عليه بحث من حقيقة هذه
 الصفات وإن الكلام والغالام وغيره من الحوادث
 قديم بل لم يخطر به له ومات مات موسى وليس
 عليه بحث من تعلم الأدلة التي قررها المشكوك
 بل مما خطر في قلبه التصديق بالخلق بحجج الإيمان
 من غير دليل بهان فهو من لم يكلف رسول الله

العرب

العرب بالكفر من ذلك وعلى هذا الاعتقاد المجمل
 الاعراب وعوام الناس الاموقع في بلد ففرع
 فيها هذه المسائل كعدم الكلام وحدوثه ومعنى الاشياء
 النزول وغيره فان لم يأخذ ذلك بقلبه وبقي مشغولاً
 بعبادته وعمله فلا مرج عليه وان اخذ ذلك بقلبه
 فاقبل الواجب عليه ما اعتقد الشك في القرآن الحدود
 كما قال بعض الشك في القرآن كلام الله مخلوق ويعتقد ان
 الاستواء حق الإيمان به واجب والسؤال عنه مع الاستغناء
 بدعة والكيفية مجهولة ويؤمن بجميع ما جاء في الشرع
 إيماناً محمداً من غير بحث من الحقيقة والكيفية وان لم
 ذلك وغلب على قلبه الاشكال فان امكن ان لا يشك في ذلك
 قريب من الاثبات وان لم يكن قديماً عند المتكلمين ولا
 مرضياً فذلك كاف ولا حاجة الي تحقيق الدليل فان
 الدليل لا يتم الا بذكر الشبهة والحجج عنها وما ذكرت
 الشبهة لا يؤمن الا بذكر الدلائل والخامس والقليل فيحصل
 فهمه من ذكرها بالاشبهة ويؤمن عليه والخامس
 حقيقة الجملة عقده ولهذا ذكر السلسلة من البحث

٧٢

والتفتيش عن الكلام فيه وانما اجر واعده ضعفاء العلم
 فاما ائمة الدين فليعلم عنهم في غير الاشكال عن الاشكال لا مع
 العلم من الكلام بل يجرى مع الصيغ التي شاع في اللغة
 خوفا من العرق ورضة الاقرباء فيه ايضا في رخصه
 الماهر في صفة السباحة الا ان منها موضع عروضة
 قدم وهو ان كل ضعيف في عقله راجع من الله في كمال عقله
 ويطلب ان يصدر على ادراك الحق في كل ما وان من جملة
 الاقرباء فربما يخوضون ويغيرون في غير الجاهل الا من حيث
 لا يشعرون والصلوات على كلهم الا الشاذ التام الذي لا
 يفتح الاعمال الا بواحد منهم وانما سلك سلك السلف
 في الايمان المرسل والصبغة المجلد بكما انزل الله تعالى
 واخبر به رسوله من غير حيث لا يقتضيه والاستغناء بالافتقار
 من شغل شاع على اذ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حيث راي احدنا
 يخوضون بعد ان يغضب حتى احمرت وجنتاه اقبه الله
 تضرع كثر الله بعدد بعض الخلق ولما اذ الله الله
 لا يفعلوا ما اذ الله الله عندنا وهو هذا تفيد على
 من في الخلق يستفاد ذلك شرحنا في كتابنا القواعد

فالملة

فاطمة بنت محمد والمحمد بن عبد الله بن علي
 الله على محمد وآله وعترته
 الطاهرين
 قد وقع الفراغ من تصحيح هذه الرسالة الشريفة
 في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٣٥
 للفقير عبد الله بن محمد بن عبد الله
 مولانا عبد الله بن محمد بن عبد الله
 راجع الله في شهر ربيع

٧٣

سوره الفاتحه
 الحمد لله رب العالمين
 الرحمن الرحيم
 مالك يوم الدين
 اهدنا الصراط المستقيم
 الصراط الذي لا نولج
 في الجاهل ولا الضال



سوره الفاتحه
 الحمد لله رب العالمين
 الرحمن الرحيم
 مالك يوم الدين
 اهدنا الصراط المستقيم
 الصراط الذي لا نولج
 في الجاهل ولا الضال

الحمد لله رب العالمين
 الرحمن الرحيم
 مالك يوم الدين
 اهدنا الصراط المستقيم
 الصراط الذي لا نولج
 في الجاهل ولا الضال

V8

